

درسهایی از فقه سیاسی اسلام

حکومت صالحان

یا

ولایت فقیهان

اولین متن جامع فقهی از منظر قرآن و سنت  
پیرامون اصلحیت رهبری شورایی در عصر غیبت

فقیه مجاهد آیه الله دکتر محمد صادقی تهرانی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه‌ی معاونت فرهنگی جامعه علوم القرآن :

مؤلف متن حاضر، از برجسته‌ترین فقیهان پیشگام نهضت اصلاح‌گری در نیم قرن گذشته بوده‌اند که مدتی پس از رسیدن به درجه رفیع اجتهاد در بیست سالگی، با مشارکت در نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران، از همراهان صدیق مرحوم آیه الله کاشانی گردیدند.

و در نهضت اخیر نیز، حدوداً یک سال قبل از قیام اسلامی ۱۵ خرداد ۴۲، نخستین سخنرانی انقلابی علیه رژیم استبدادی را در مسجد اعظم قم ایراد نموده و پس از آن که مورد تعقیب ساواک قرار گرفتند؛ به درخواست مرحوم امام خمینی، به بیت ایشان رفته و به مدت سه روز در آنجا مخفی بودند تا اینکه هجرتی سرنوشت ساز را به سوی مدینه، مکه، عراق، لبنان و پاریس آغاز نمودند که تا پیروزی انقلاب اسلامی، هفده سال به طول انجامید.

لیکن با این سابقه درخشان مبارزاتی، هنوز دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که ایشان به این نتیجه رسیدند که: «نمی‌توان خدمت به مستضعفان را در کنار اسلام

نمایان تشنه قدرت انجام داد». پس فرصت را از دست نداده و به سرعت استعفای خود را اعلام کردند<sup>۱</sup> و برای پی‌گیری نهضت علمی قرآنی که در نجف اشرف

---

۱ - گزارش استعفا از زبان مؤلف به شرح زیر است:

در یکی از روزهای دو ماهه اول بعد از پیروزی انقلاب، همانند روزهای قبل، به مدرسه علوی رفتم. وقتی به نزدیکی دفتر کمیته پاسخ‌گویی به پرسشها و رفع مشکلات، جنب دفتر مرحوم امام، رسیدم متوجه شدم درب دفتر بسته است و یکی از ارباب رجوع که پیرمردی بود، آنجا ایستاده و اشک می‌ریخت. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ وی گفت: من با همان کارت ملاقات که شما داده بودید به اینجا مراجعه کردم به حضور شما برسم تا برای رفع مشکلم نامه‌ای بنویسید. ناگهان دیدم «فضل الله محلاتی» (یکی از نمایندگان اقتدارگرایان) آمد و گفت: برای چه آمده‌ای؟ وقتی توضیح دادم عصبانی شد. گفت: کارت را بده! سپس کارت را از من گرفته و فوراً پاره کرد!! اینجانب که از چنان برخورد سخیفی با یک مؤمن حاجتمند متأسف شده بودم لحظه‌ای درنگ در مدرسه علوی را جایز ندانسته و فقط قضیه را به اطلاع مرحوم امام رساندم که ایشان متأسفانه فقط ابراز تأسف نمود. سپس گفتم: «ما برای خدمت آمده بودیم ولی تشنگان قدرت نمی‌گذارند... خداحافظ...»

البته جای تعجب نیست که آیت الله العظمی صادقی تهرانی اولین شخصیت حذف شده توسط اقتدارگرایان پس از انقلاب و ناشناخته‌شده‌ترین فقیه در عصر حاضر باشد زیرا: امام مظلومش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) با پیش بینی الهامی معصومانه درباره اهل قرآن می‌فرماید: «...سیأتی علیکم من بعدی زمان... نبذ الکتاب حملته و تناساه حفظته... [و الناس] لایعرفون من الکتابِ الا خطه... فالکتاب و اهل الکتاب فی ذلک الزمان طریدان منفیان و صاحبان مصطحبان فی طریق واحد لا یؤویهما مؤو». «...بی‌تردید به زودی پس از من زمانی بر شما می‌آید که... عالمان دین [معانی آیات] قرآن را [به‌دور] می‌افکنند، و حافظانش [معنا و عمل به] آن را به فراموشی می‌سپارند و

پایه‌های آن را استوار نموده بودند، عازم قم شدند. سپس به برکت سالها جهاد تفسیری فقهی، برای اولین بار در تاریخ فقه شیعه، یک دوره کامل خارج فقه قرآنی به همراه دوره‌ای کوتاه «الفقه المقارن بین المذاهب و الادیان» را تدریس فرمودند که لوح‌های فشرده این دروس در حال تدوین است.

ایشان در نفی ارکانی غیر قرآنی از فلسفه‌ی مرسوم حوزوی، منتقدی صاحب نظر و ناشر حکمت ناب قرآنی و در فقهات اسلامی، با شجاعت و آزاد اندیشی در چارچوب وحی، فریادگری نستوه در معارضه با بیش از پانصد فتوای مشهور خلاف قرآن بوده و بالاخره مانیفست حکومت اصلاح در عصر غیبت را در اولین متن فقهی، پیرامون رهبری شورایی بر محور قرآن و سنت در سال ۱۳۵۹ هجری شمسی تحریر نمودند که پس از گذشت سالها، اینک به درخواست جمعی از فرهیختگان به چاپ می‌رسد.

امید آن‌که با خوب شنیدن و خردورزی به سوی جامعه‌ی متعالی قرآنی گام برداریم تا بندگان صالح خدا حکومت کنند. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

والسلام - قم، بهار ۱۳۸۹

---

مردم نیز از قرآن [چیزی] جز خطّش نمی‌شناسند... پس قرآن و اهل قرآن در آن زمان، رانده‌شدگان حذف‌شده [از جامعه، اما] همراهانی همگام [با هم] در یک راه هستند. [ولی] هیچ پناه‌دهنده‌ای، آن دو را پناه نمی‌دهد». (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۶۵)

«بخشی از متن کتاب به خط حضرت آیت الله صادقی تهرانی»

داعیه اوله نوشته بیار اوله - معصوم به است برین همین امان عامر اوله به اوله در اصفه من اوله بند  
هر شش در مصالح و مصالحه خود را با جماع خود خط می کند، دستف دلا - خاصه الیه بر کتب  
انته که رسول معوض ترا عمه دار زهره است که تبه دانه و اجاع غنله و شکر - بخلاف شکرند  
ولا - از دیرگاه حق است بود رسول علیه است - و نه ولی هم فرگاشی کند، فرگاشی  
دلا - بنویس اوله است نه خیر کن - و دلا - از دیرگاه حق در کفار صلیان و خیر کن -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و السّلام علينا و

على عباد الله الصّالحين

اصل اولی عقلائی و شرعی این است که هر کسی در امور شخصی و اجتماعی خودش ولایت داشته باشد و این برخلاف اصل است که شخص دیگری، ولایتی بر عقلا داشته باشد چه به معنی اولویت بر اموال و انفس آنها و چه ولایت برابر؛ مگر ولایت به معنای معاونت در امور اصلاحی.

و تنها از اصل آزادی انسان در امور خودش، ولایت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) خارج شده است به اضافه ضرورت مطاع بودن فقها در مسائل فقهی و سیاسی بر غیر مجتهدین. و اما نه این که خود این مجتهدان **مُوَلّی** **علیهم** باشند از سوی فقهی دیگر؛ به این معنا که هیچ فقهی بر اموال و انفس دیگر مجتهدان ولایت ندارد مگر اینکه ولایتش نسبت به آنان در اتقی<sup>۱</sup> بودنش در رد فتاوی مخالف قرآن باشد.

و ضرورت عقلی و شرعی بر این امر استوار است که در عصر غیبت معصوم (علیه السلام)، بایستی حکومت تحت نظر افاضل علماء و اتقیاء باشد. که آن هم جز با شورای صالحان، ممکن نیست.

البته درباره آیهی ﴿**اولی الامر**﴾ سی نفر از علماء و محدثین عامّه حدیث نقل کرده‌اند که در اختصاص امامان معصوم (علیهم السلام) است، و این مربوط به ولایت مطلقه شرعیّه ائمه معصومین (علیهم السلام) است که در جای خود مفصلاً درباره آن بحث خواهیم نمود.

و اما در این که بسط عدل و اِزالهٔ ظلم از واجبات اولیه اسلامی است شکی نیست. پس قبل از بیان نوع حکومت صحیح به تقسیم بندی انواع حکومت‌ها می‌پردازیم که در شش حالت ذیل می‌تواند وجود داشته باشد:

۱- حکومت معصوم (علیه السلام)

۲- حکومت شورای فقها

۳- حکومت عادل اعلم

۴- حکومت عادل عالم غیر اعلم

۵- حکومت مشروطهٔ غیر مشروعه با حاکمیت ظالم.

۶- حکومت استبدادی با حاکمیت مطلقه که بدترین نوع حکومت است.

۷- و مادامی که مرحلهٔ قبلی ممکن است صبر کردن بر مرحله بعد حرام است.

شکی نیست که شورای صالحان، اصلح است از حکومت فردی از آنان؛ پس ما به چه مجوزی اصلح را بر صالح مقدم نداریم.

ما چهارده قرن انتظار کشیدیم تا سومین چهره‌ی حکومت اسلامی تشکیل شود. چه خوب بود که درجهٔ اوّل صالحان و عالمان در تمام مراحل این حکومت، شورا داشتند و جریانی پیش نمی‌آمد که افراد نفوذی دخالت کنند.

## معنای ولایت

واژهٔ «ولایت»، به فتح واو ظاهراً به معنی نصرت و یاری است و تنها در دو جای

قرآن آمده :

﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا﴾ (کهف، ۴۴)<sup>۱</sup>

﴿...وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا...﴾

(انفال، ۷۲)<sup>۲</sup>

ولی واژه ولایت با کسر واو که اصلاً در قرآن مطرح نشده ظاهراً اعم است از یاری و محبت و دنبال کار کسی بودن و «ولی» اعم است از هر دوی ولایت و ولایت؛ و دور نیست که ریشه هر سه معنا در «ولی» دنبال‌روی و پی‌گیری باشد که در باطنش محبت و در ظاهرش نصرت است و کارگزاری نسبت به دیگری یا دیگران باشد.

«ولی» گاه به معنای فاعل: کارفرما و پی‌گیر؛ و گاهی به معنی مفعول: پی‌گیری شده می‌باشد که مثلاً ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به معنی فاعلی است لکن ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (یونس، ۶۲)<sup>۳</sup> به معنی مفعولیت خصوصی در پیگیری و کارداری می‌باشد. گرچه «ولی» به معنای محبت، هم معنای فاعلی دارد و هم معنای مفعولی که دوطرفه است. و همچنین با توسعه‌ای در معنای آن، به معنی نصرت هم در قرآن نمودار است: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْ أَقْدَامَكُمْ﴾ :

---

۱ - (سرانجام) در آنجا (همه‌ی) ولایت(ها) در انحصار خدای تمام حق است. اوست بهترین پاداش دهنده و بهترین فرجام (کار).

۲ - و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند، برایتان از ولایتشان چیزی نیست تا (اینکه) هجرت کنند.

۳ - هان! بی‌گمان بر دوستان (و پیروان) خدا نه هرگز بیمی است، و نه آنان اندوهگین می‌شوند.



هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا (هم) یاریتان می‌کند، و گام‌هایتان را استوار می‌دارد (محمد، ۷)

و نیز از موارد ولایت طرفینی، اولویت مؤمنان بر یکدیگر در امر به معروف و نهی از منکر است مانند ﴿أَوْلِيَاءُ﴾ که اعم از ولایت فاعلی و مفعولی است در ۳۴ جای قرآن آمده است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾: و مردان و زنان باایمان، دوست‌دار، نگهدار، و پشتوانه‌ی یکدیگرند (توبه، ۷۱)

و «مَوْلَى» نیز اعم از ولایت فاعلی و مفعولی و اعم از اولویت و غیره است که جمعاً با صیغه‌های مختلف در ۲۲ جای قرآن آمده و بالاخره «ولی» با اشتقاقات فعل ولایت و تولیت در قرآن ۲۲۳ مورد است.

ولکن از خود واژه‌ی «ولی» اولویت مؤمنین و مؤمنات نسبت به یکدیگر فهمیده نمی‌شود که گاه هر دو از جهت علم و ایمان برابرند و به یکدیگر محبت و نصرت داشته و هر یک دنبال اصلاح کار دیگری است و گاهی هم «ولی» از نظر قدرت و موقعیت ولایت، برتر و یا پایین‌تر است که اصولاً دین الهی، دین ولایت اجتماعی به هر سه معنی است چون که محبت و نصرت و پی‌گیری کار برادران ایمانی وظیفه‌ای است همگانی.

و اما اگر «ولی» به صیغه تفضیل استعمال شود یعنی «اولی»؛ طبعاً این ولایت در طرف «ولی فاعل» قوی‌تر و شایسته‌تر است مانند ولایت الله که تمامی اولویت‌های

همه معانی ولایت را در بر دارد چه در ولایت تکوینی یا ولایت تشریحی<sup>۱</sup> و یا ولایت شرعی اش که محبت الله برترین محبت‌هاست و نیز نصرت و کارداری اش در بُعد کتاب و سنت قطعی حد و مرزی ندارد مگر آن جا که مولی علیه شایسته تکلیف نباشد مانند مجنون و یا به عکس همچون کافر که سزاوار بی‌محبتی و ترک نصرت الهی باشد. اما در مرحله بعدی در حاشیه ولایت الله، اولویت رسول الله است که:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...﴾ : پیامبر بزرگ به مؤمنان از خودشان برتر (و نزدیکتر) است (احزاب، ۶) واژه «وال» و «والی» صریح در ولایت فاعلی است و تنها در یک جای قرآن به چشم می‌خورد و ظاهراً والی فقط به معنی کاردار برتر است: ﴿إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ : و هنگامی که خدا برای قومی بدی بخواهد، پس هیچ برگشتی برای آن نمی‌باشد، و غیر از او سرپرستی (هم) برایشان نیست (هود، ۱۳)

گذشته از ولایت ناصالح که عکس معنای ولایت صالحه را دارد؛ واژه ولایت در مفهوم اسلامی خود تمامی ابعاد اصلاحی را دربر دارد یعنی همانطور که مسلمان بایستی همیشه پی‌گیر اصلاح خویش و خود سازی باشد باید دنباله‌رو اصلاح

۱ - ولایت تکوینی، ولایت در ایجاد اشیاء، و ولایت تشریحی، ولایت در وضع احکام شریعت است و این دو ولایت طبق آیه مبارکه ﴿وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ در انحصار خدای متعال است.

دیگران نیز باشد زیرا ولایت به مفهوم وسیعش دو بعدی است مگر برای دیوانگان و سفیهان که صلاح کار خودشان را نمی‌دانند. که ولایت فاعلی نسبت به آنها تنها در بعد دوم است که شخص دیگری باید عهده‌دار سازندگی فردی و اجتماعی آنان باشد. البته اصلاح امور اطفال اعم از یتیمان و غیره، در هر دو بعد ولایت، ناقص و نیازمند به نظارت ولی است.

بنابراین ولایت دارای زوایای گوناگون است و نباید یک بعدی مورد بحث قرار گیرد که ولایت بر این سه دسته‌ی اخیر یک طرفی است و بین پدر و فرزند و زن و شوهر، ولایت دو طرفی بوده که طبعاً برتری با فرد اصلاح است.

و نیز ولایت مؤمنین نسبت به یکدیگر دو طرفی، و احياناً برابر و گاهی هم با اختلاف درجات ولایت است چنان که در باب امر و نهی و در اولویت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان(علیهم السلام) این ولایت، ولایت مطلقه شرعی است که هیچ گاه قابل تخلف و اختلاف نیست.

و ولایت الله تمامی مراحل ولایت تکوینی و تشریحی و شرعی بی‌حد و مرز را اصالتاً در بر دارد چنانکه با ساحت مقدس ربوبیت تناسب دارد.

## ولایت الله (سبحانه و تعالی)

همانطور که اشاره شد تمامی اقسام ولایات در تمامی ابعاد به گونه‌ای بی‌حد و مرز در انحصار حضرت اقدس الهی است که از اینجا به ترتیب ولایت تکوینی رحمانی، رحیمی و ولایت تشریحی و شرعی از دیدگاه قرآن بررسی می‌شود:

ولایت تکوینی رحمانی و نیز تشریحی و شرعی در آیات زیر نمودار است :

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾ (۶) و کسانی که به جای او سرپرستانی (برای خود) گرفته‌اند، (بدانند که) خداست که بر آنان (واینان) نگهبان است، و تو بر آنان نگهبانی نیستی. ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ (۷) و بدین‌سان [با عظمت] قرآنی آشکار به سوی تو وحی کردیم تا مرکز مجتمعات مکلفان [مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی، و [نیز نسبت به] روز گرد آمدن [مکلفان] - که شکی مستند در آن نیست - [آنان را] هشدار دهی، [در آن روز] گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان فروزان. ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (۸) و اگر خدا می‌خواست، همانا آنان را (به اجبار) امتی یگانه می‌گردانید. و اما هر کسی را [که خودش بخواهد و خدا هم] بخواهد، به رحمت خویش درمی‌آورد. و ستمگران (هرگز) نه هیچ پشتیبانی دارند و نه یآوری ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (۹-۱۰) یا از غیر او سرپرستانی (برای خود) گرفته‌اند؟ پس خداست که (هم) او سرپرست (راستین) است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و (هم) اوست که بر هر چیزی بسی تواناست. \* و درباره‌ی هر چیزی اختلاف کردید، پس حکمش تنها به سوی خداست. این پروردگار من است. تنها بر او توکل کردم و تنها به سوی او پیاپی باز می‌گردم. ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (۱۱) پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین بر فطرت (توحیدی) است. از (سنخ) خودتان برایتان جفت‌هایی قرار داد، و از دام‌ها (نیز) جفت‌هایی (نهاد). بدین وسیله شما را در آفرینش

آشکار و نمودار می گرداند. هرگز چیزی (در ذات و صفات و افعالش) همانند او نیست و اوست بسیار شنوای بینا. ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ \* شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (۱۳) گنجینه‌ها، کلیدها، همه ارتباطات سازمانی، و سامان دهنده‌های امور آسمان‌ها و زمین تنها از آن اوست. برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده می‌کند و [یا] تنگ می‌گرداند. همواره اوست که به هر چیزی بسی داناست \* از کل دین، آنچه را که به نوح درباره‌ی آن سفارش کرد، برایتان راهی گشود. و آنچه را به تو وحی کردیم، و آنچه را که درباره‌ی آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: «دین را بر پا بدارید، و در آن (از یکدیگر) جدا نشوید». [البته] بر مشرکان گران می‌آید آنچه را که ایشان را به سوی آن می‌خوانی. خدا هر که را [خودش بخواهد و خدا] بخواهد، به سوی خود برمی‌گزیند و هر کسی [را که به سوی خدا] پیاپی برمی‌گردد، به سوی خود راه می‌نماید.

و در خصوص ولایت تکوینی رحمانی آیه‌ی ذیل صراحت دارد: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (شوری، ۲۸) : و اوست کسی که باران را - پس از آنکه (مردمان) نومید شدند - فرود می‌آورد، و رحمت خویش را (بر آنان) می‌گسترده، و (هم) اوست سرپرست بس ستوده.

و اما در خصوص ولایت تکوینی رحیمی، آیه‌ی : ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (بقره، ۲۵۷) و همچنین ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران، ۶۸) صریح است که شامل ولایت تشریعی نیز هست. گرچه آن اصلی و این ضمنی است.

و در خصوص ولایت تشریعی آیهٔ ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى

**الصَّالِحِينَ** ﴿اعراف، ۱۹۶﴾<sup>۱</sup> نازل شده که در اینجا ولایت تشریحی، اصل بوده و ولایت تکوینی رحیمی در حاشیه است.

و بالاخره در کمتر جایی از قرآن دیده شده که فقط ولایت الله رحیمی آمده باشد. ولی مقصود از آن هر دوی ولایت تکوینی و تشریحی نباشد؛ زیرا این دو لازم و ملزوم یکدیگرند که بدنبال ولایت تکوینی، ولایت تشریحی است همانطور که قرآن می فرماید: ﴿الله ولی الذین آمنوا...﴾

ولایت تکوینی اعم از رحمانی و رحیمی اش در انحصار الله است بدون شریک و معاون که در آیه‌ی: ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ﴾ (فاطر، ۳) به اختصار ولایت تکوینی در خلقت عمومی و خصوصی مُنَجَّز (مسلم) است. پس این ولایت از نظر علمی و عملی در انحصار خدای متعال است. و تنها در ظاهر بوسیله پیامبران (علیهم السلام) تحقق می پذیرد تا دلیل بر الهی بودنشان باشد و بس.

از جمله در باره معجزات حضرت مسیح (علیه السلام) قرآن می فرماید: ﴿...وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي...﴾ : و چون به اذن من از گِل، [چیزی] چون شکل پرنده می ساختی، پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می شد؛ و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی ... (مائده، ۱۱۰)

در اینجا اذن الهی به حضرت عیسی (علیه السلام) تشریحی نیست، بلکه شرعی

---

۱ - بی گمان سرور من خدایی است که قرآن را فرستاد و او شایستگان را سروری و پشتیبانی می کند.



و آیه‌ی:

﴿... وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾ (۳۸): ... و هیچ پیامبری را [هرگز توانی] نبوده است که جز به اذن خدا نشانه‌ای (رسالتی) بیاورد. برای هر سررسیدی (معین) نوشته‌ای (در تقدیر ربانی) است.

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (۳۹): خدا آنچه را بخواهد محو می‌نماید و [یا] تثبیت می‌کند، و اصل (و همه‌ی) کتاب تنها نزد اوست (رعد، ۳۹-۳۸)

﴿وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلُوبٌ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ...﴾ و با سوگندهای سختشان به خدا سوگند خوردند (که) اگر به راستی نشانه‌ای برای آنان بیاید، قطعاً بی‌تردید به آن ایمان می‌آورند. بگو: «نشانه‌ها تنها نزد خداست» (انعام، ۱۰۹).

﴿قَالُوا أَ جِئْنَا لِنَتَّفِقَنَّا عَنْ آلِهَتِنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعَدُّنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ : گفتند: «آیا آمده‌ای که ما را از خدایانمان - با دروغ پردازی - برانی و برگردانی؟ پس اگر از راستان بوده‌ای، آنچه به ما وعده می‌دهی برایمان بیاور» \* گفت: «تمامی علم تنها نزد خداست، و آنچه را بدان فرستاده شده‌ام به درستی به شما می‌رسانم. ولی من شما را گروهی می‌بینم که نادانی می‌ورزید» (احقاف، ۲۲ و ۲۳)

و چنان که ولایت تکوینی به تمامی انواعش در انحصار خداست ولایت تشریحی نیز چنان است که هرگز رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) دخالتی در تشریح و یا طرح حکم شرعی ندارد.

پس «فرض النبی (صلی الله علیه وآله وسلم)» در روایات یا مردود است و یا به گونه‌ای تأویل می‌شود که با نصوص آیه‌ای که تشریح را در انحصار خدا دانسته ،



توافق کند.

انحصار ولایت تشریحی در اصل تشریح، به تصریح آیهی شورا هم ثابت می گردد؛ زیرا ذیل آیه، عزم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نیز عزم و حیانی می داند

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.

همچنین آیهی ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...﴾<sup>۱</sup> و ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾<sup>۲</sup> و ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا﴾<sup>۳</sup> هم انحصار در جنبه‌ی اثباتی تشریح است.

و سپس آیه ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾<sup>۴</sup> تصریح دارد که هرگز غیرخدا بر فرض محال اگر هم شریکانی داشته باشند باز هم مأذون نیستند که شرعی تشریح و یا قانونی مستقل از حکم شارع، ولو به مصلحت عرفی تقنین کنند.

اگرچه در ﴿مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ ایهام امکان اذن الهی در تشریح به نظر می رسد و لکن این اذن محال است چون در آیاتی مانند ﴿وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ (کهف، ۲۶) خدای سبحان هرگونه تشریحی را برای احدی جز خودش نفی می کند.

---

۱ - از بخشی از کل دین، آنچه را که به نوح درباره‌ی آن سفارش کرد، برایتان راه قرار داد. (شوری، ۱۳)

۲ - برای هر یک از شما (امت‌های ولایت عزم) شریعت و راهی روشنتر قرار دادیم. (مائده، ۴۸)

۳ - سپس تو را بر راهواره‌ای (بس روشن) از امر (دین) نهادیم. پس آن را دقیقاً پیروی کن. (فرقان، ۱۸)

۴ - یا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان راهی از (آن) دین گشودند؟ (شوری، ۲۱)

ثانیاً: آیا ممکن است پیامبری که اذن تشریح ندارد و در همین حال، عقل کلّ و معصوم و مأذون در بیان شرع برای مردم است در امور سیاسی، نیازی به مشورت داشته باشد؟ هرگز؛ بلکه قرآن با واژه ﴿عَزَمْتَ﴾ و نه [عَزَمْتُمْ] اشاره به این نکته می‌فرماید که مشورت آن حضرت با مردم، جنبه‌ی تعلیمی برای آنان داشته است.

ثالثاً: چه بسا اتفاق می‌افتاد که آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در بیان پاسخی معلوم نیز، به انتظار وحی بود.

رابعاً: ﴿لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ﴾: هان ای کسانی که ایمان آوردید! در برابر خدا و پیامبر (خود یا دیگران را) پیش نیندازید (حجرات، ۱) هیچ اظهارنظری را در برابر خدا جایز نمی‌داند.

خامساً: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾: هیچ چیزی از کارها(ی خدا) برای تو نیست. (آل عمران، ۱۲۸) هم ولایت تکوینی و هم ولایت تشریحی را از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نفی می‌کند، چون امر عبارت است از کار ربّانی تکوینی و تشریحی که در اختصاص رب العالمین است.

سادساً: آیه‌ی ﴿وَإِنْ تَطَعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَظْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾<sup>۱</sup>، بی‌تردید دمکراسی غربی را که صرفاً بر مبنای رأی اکثریت است نفی می‌کند و تنها شورای صالحان در امور شرعی و موضوعات باقی

---

۱- و اگر از بیشتر کسانی که در زمین (و زمینه‌ی تکلیف) اند پیروی کنی، تو را از راه خدا به بیراهه می‌برند. آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و جز به حدس و گمان (بیجا) نمی‌پردازند. (انعام، ۱۱۶)

می‌ماند که آن هم منوط به مشورت متخصصان متعهد در امر مربوط به تخصص آنان است؛ زیرا رأی غیرتخصصی، طبق آیاتی از قرآن، باطل است، مانند ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾: و آنچه را که برایت بدان علمی نیست پیروی مکن (اسراء، ۳۶) در نتیجه با رأی اکثریت بدون شرط تخصص و تعهد، علم به امری حاصل نمی‌شود. و اصلاً معنای رسالت همین است که خود رسول قانونگذار نباشد؛ زیرا رسالت مُرسَل (فرستاده شده)، فرستادگی برای ابلاغ قانون مُرسِل (ارسال کننده) است و آیاتی چند تمامی موقعیت آن حضرت را در انذار (نذار)، بشارت و رسالت معرفی کرده لذا معجزات و احکام و حیانی از حدود اصل رسالت برون است: ﴿مَا عَلِيَ الرَّسُولَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾: بر پیامبر (خدا وظیفه‌ای) جز ابلاغ رسالت نیست. و خدا آنچه را آشکار می‌نماید و آنچه را پنهان می‌کنید می‌داند (مائده، ۹۹) زیرا طبیعت رسالت تنها ابلاغ است و بس.

بنابراین تقنین قانون مستقل از وحی، از وظیفه رسالت برون و دخالت در امر اختصاصی مُرسِل (خدای متعال) است.

آیه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾: و تو را جز بشارت دهنده و هشداردهنده‌ای نفرستادیم (فرقان، ۵۹) و نظائرش ولایت تکوینی و تشریحی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را سلب و موقعیت آن حضرت را در انحصار ولایت مطلقه‌ی شرعیه قرار داده است.

و حال که رسول حق جعل تکلیف برای خود ندارد مگر به وحی، چگونه می‌تواند برای امت جعل تکلیف کند؟! **إِلَّا بِمَا أَرَاهُ اللَّهُ**: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾: هان ای پیامبر برجسته! چرا آنچه را خدا برای تو

حلال گردانیده (بر خود) حرام می‌کنی؟ حال آنکه خشنودی همسرانت را می‌طلبی. (تحریم، ۱). و ما اصلاً اشاره‌ای هم در قرآن در باره ولایت تشریحی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نداریم تا چه برسد به ائمه معصومین (علیهم السلام). بلکه به عکس آیات مربوطه، ولایت تشریحی را در تمام مراحل و ابعادش در انحصار خدا دانسته و از رسول نفی کرده است.

و شما می‌بینید حتی در تحویل قبله موقت مسجد الاقصی به قبله اولین و آخرین مسلمانان که با میل باطنی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز همراه بود، آن حضرت هرگز برای این تحویل با زبان هم استدعا نکرد با آن که می‌دانست بالاخره قبله‌ی اصلی کعبه است و بهترین زمینه تحویل قبله هم فراهم است.

قرآن در این زمینه می‌فرماید: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ : ما همانا نگرانی صورتت را در آسمان می‌نگریم، پس تو را به راستی و درستی به قبله‌ای که بدان خشنودی بازمی‌گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجدالحرام برگردان؛ و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن برگردانید. (بقره، ۱۴۴)

و حتی پرسشهایی که درباره بعضی از مسلمات از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌شد، آن حضرت همچنان در انتظار وحی می‌ماند تا پاسخش به نص وحی باشد، که آیات انحصار کلام الله و پیروی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از وحی هم از دلایل قاطع بر این معناست.

و نیز آیاتی دیگر از قبیل: ﴿قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاءَ إِذَا مَا يَنْذِرُونَ﴾ : بگو: «من شما را فقط به وسیله‌ی (این) وحی هشدار می‌دهم.» و کران - هنگامی که هشدار داده شوند - نمی‌شنوند (انبیاء، ۴۵)

و آیات تهدید کسانی که بما آنزل الله حکم نمی کنند: ﴿...وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ \* ...فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ \* ...فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ : و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، آنان خودشان [از] کافراند \* ...آنان خودشان [از] ظالمانند \* ...آنان خودشان [از] فاسقانند(مائده، ۴۷-۴۵) و نیز آیاتی که حکم را در انحصار خدا می داند و فرستادگان خدا تنها در پرتو حکم الله حاکمیت دارند و بس: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ : فرمان جز برای خدا نیست (که) فرمان داده جز او را نپرستید (یوسف، ۴۰)، همگی دلیل بر انحصار ولایت تشریعی برای خدای متعال است.

و اما درباره این که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) حکمی را به عرض حضرت حق تعالی رسانده و تصویب شود، قرآن حتی اشاره ای هم ندارد بلکه نصوصی از قرآن مانند: ﴿...وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup> حکم تکوینی و تشریعی را ممنوع الشریکه معرفی کرده؛ پس هرگز پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) چنان پیشنهادی نکرده است.

## ولایت شرعی رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم)

ولایت رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) در انحصار ابلاغ شرع الهی است اعم از مسائل فردی، اجتماعی، احکامی و سیاسی؛ چون رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم)

۱ - و احدی را در حکمش (در تکوین و تشریح) هرگز شریک نمی کند. (کهف، ۲۶)

وسلم) هم مرجع احکامی و هم سیاسی است بنابراین رسالتش شامل هر دو بعد فقهی و سیاسی بوده و آن دو هم در انحصار وحی است. از جمله آیاتی که می تواند مورد استدلال دو بُعد رسالت قرار گیرد آیات کریمه‌ی ذیل است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾ \* وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿: ما به راستی این کتاب را به کل حق (و حقانیت) بر تو نازل کردیم، تا میان مردمان به (موجب) آنچه خدا به تو نشان داده داوری کنی و زنهار که برای خیانتکاران جانب دار مباش \* و از خدا پوشش بخواه، (که) همواره خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است (نساء، ۱۰۶-۱۰۵)

در این آیه ﴿الْكِتَابَ﴾ کتاب حاکمیت ﴿بَيْنَ النَّاسِ﴾ است. چه در قضاوت‌های خصوصی و چه در رهبری عمومی که متضمن حلّ و فصل تمامی مشکلات اجتماعی است. و ﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ﴾ به ندرت شامل احکام فردی است تا چه رسد در انحصار وظایف و تکالیف شخصی باشد که محور این آیه، حکم بین الناس است تا همه اختلافات را از بین ببرد و وحدتی همگانی مقرر گرداند.

﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ دلیل بر ارائه اصلی و متنی نصوص و ظواهر پایدار قرآن و نیز رموز اختصاصی آن است که اسراری خاص بین خدا و رسول در حروف مقطعه قرآنی و یا حروف کلمات آیات می‌باشد و نیز ارائه‌ی سنتی است که در حاشیه کتاب از حروف مقطعه و حروف آیات یا باطن کلمات آیات بدست می‌آید.

و چون از الف و لام ﴿الْكِتَابَ﴾ توسعه کتاب را به خوبی می فهمیم پس «کلما کتب علی الرسول» کتابت و حیانی خاص در رموز را نیز شامل است.

و در هر صورت حاکمیت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) تنها ﴿بِمَا أَرَاكَ﴾

اللَّهُ» بوده و نه «ما رآه» یا «رآه غَیْره» که آنچه را خود یا دیگری فهمیده وسیله‌ی حاکمیت رسالت حضرت نیست.

پس رأی شخص رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) مطرح نیست تا چه رسد به آراء دیگران که به طریق اولی در حاکمیت رسالتی نقشی ندارند.

و اینجاست که «النَّبِیْ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ» (احزاب، ۶) اولویتِ «بِمَا اَرَاکَ اللّٰهُ» است و نه به رأی شخص و یا آرای شورا. و «اَنْفُسِهِمْ» شامل نوامیس پنجگانه می‌باشد که ناموس دین، جان، عقل، عرض (آبرو) و مال را در بردارد. پس اگر حکم رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) با حکم مؤمنی در یکی از این نوامیس پنجگانه اختلاف داشت حضرتش در این حکم بر وی اولویت دارد.

و «اَنْزَلْنَا» هم در آیه ۱۰۶ نساء گرچه فعل ماضی است اما از لحاظ «الْکِتَابِ» که حدّ اقل مجموعه قرآن مفصل است و نیز کل سنت نبویه را از رموز کتاب شامل است. مشتمل بر تمامی وحی رسالتی پس از نزول این آیه هم خواهد بود که «اَنْزَلْنَا» نسبت به آنچه گذشت، گذشته و نسبت به حال و آینده به حساب تحقق وقوع، معنای مضارع و مستقبل را دربر دارد که در ضمن فعل ماضی آمده است.

و «لِتَحْكُمَ» به این معناست که تو حکم کنی «بِمَا اَرَاکَ اللّٰهُ» بر اساس نصوص کتاب و رموز کتاب که سنّت برگرفته از آن است. و نه «لِیَحْكُمَ» که تنها حاکمیت نصوص کتاب بدون رموز باشد؛ روی این مبنا قانون معصوم برای اجرای کامل نیازمند به مجری معصوم نیز هست و در زمان رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) تنها خود آن حضرت شایستگی رهبری و حاکمیت بوسیله کتاب را دارد و در ادامه هم تنها معصومان محمدی(علیهم السلام).

و اما شورای فقها نیز باید در رهبری جامعه تنها الگوی عملی‌اش حاکمیت بوسیله کتاب به شیوه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشد.

﴿بَيْنَ النَّاسِ﴾ نیز که حاکی از اختلافِ ناس است، بیشتر متوجه به احکام اجتماعی است؛ چه در حوزه‌های قضایی و چه رهبری کل امت اسلامی که هر دو مشمول ﴿لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ﴾ می‌باشد و نه اینکه فقط مسئله گویی مراد باشد آن هم در تکالیف شخصی ناس؛ چون تکالیف اجتماعی و سیاسی ناس، اصل و تکالیف فردی، فرع بر آن است.

در اصل حاکم بین الناس خداست: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (انعام، ۵۸) و این حکم در چهره شرعی‌اش در دو بعد کتاب و سنت است که ﴿...وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾ : و با آنان کتاب (خود) را با تمامی حقانیت فرو فرستاد، تا میان مردمان در آنچه با هم اختلاف داشته‌اند حکم و پیوند دهد. (بقره، ۲۱۳) و نیز ﴿...يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا...﴾ : آن پیامبران برجسته که خالصانه تسلیم [خدا] بودند به موجب آن (تورات تحریف نشده) برای یهودیان داوری می‌کردند (مائده، ۴۴) و آیه ﴿لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ﴾ هم در این مورد، آیه‌ای محوری است.

﴿الْكِتَابِ﴾ ، ﴿لِتَحْكَمَ﴾ و ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ هر سه، دو بعدی است لذا کتاب و سنت را با هم شامل است. و نه اینکه صرفاً عقل بشری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) محور باشد یا آراء مؤمنان بر اساس شورا و یا آراء شخصی خودشان. پس ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ همه‌اش در اختصاص اراده‌ی الهی است که در جمع،



حاکمیت و رهبری فقاهتی و سیاسی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در صدر و ذیلش **﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾** است و دیگر هیچ.

و ذیل آیهی فوق: **﴿وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾**: به نفع خائنان در ستیز شخصی با دیگران مباش (نساء، ۱۰۵) بدین معنی است که: آراء شخصی آنان را هیچ حساب مکن و تنها بر مبنای **﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾** رهبری نما که این خود قرینه‌ای است دیگر بر اینکه حکم محوری در این آیه، رهبری و حیانی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

و این **﴿لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾** (نساء، ۱۰۵) از ویژگی‌های رهبری معصومان (علیهم السلام) است که معنی تفویض به رسول و امامان پس از وی نیز همین است و نه آن که به معنای تفویض در قانونگذاری باشد؛ زیرا قانونگذاری در انحصار خداست. پس این‌گونه حاکمیت مطلقه‌ی شرعی برای احدی جز معصومان (علیهم السلام) نیست.

چنانکه درباره تفویض به معنای **﴿لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾** که «حاکمیت مطلقه شرعی است و نه تشریحی» در اصول کافی ج ۱ ص ۲۶۸ آمده است: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَا وَاللَّهِ مَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَإِلَى الْأَيْمَةِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ (عليه السلام)»

امام صادق (علیه السلام) فرمود: نه، بخدا سوگند که خدا امری را به احدی از خلقش واگذار نفرموده است، مگر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و به ائمه (علیهم السلام). خدای عزوجل فرموده است «ما به راستی این کتاب را به کل حق (و حقانیت) بر

تو نازل کردیم، تا میان مردمان به (موجب) آنچه خدا به تو نشان داده داوری کنی» و این آیه در باره اوصیاء پیغمبر هم جاری است.

و اما ولایت غیر معصومان غیر مطلق بوده که فقط ﴿أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ می باشد : (کارشان میانشان [پیروی از] خالص ترین بررسی [در امور مهم] است)، در احکام و موضوعات حکمی.

لذا حاکمیت شورا و نه فرد می تواند جانشین حاکمیت معصوم گردد که ضریب خطایش بسی کمتر و صحتش بسی بیشتر و اختلافش نیز ناچیز است. و بر حسب حدیث صحیح، رأی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) همیشه درست و از دیگران، خطاست به این معنی که رأی غیر معصومان امکان خطا دارد ولی آنچه بر مبنای اراده‌ی الهی است هرگز خطا ندارد.

چنانکه در تفسیر نورالثقلین ج ۱ ص ۵۴۷ از کتاب احتجاج طبرسی آمده است: عن ابی عبدالله (علیه السلام) حدیثٌ طویلٌ یقول فیهِ (علیه السلام) لأبی حنیفه: و تزعمُ أنّک صاحبُ رأی و کان الرأی من رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) صواباً و من دونه خطأً لأنّ الله تعالی قال: فأحکم بما أراک الله، و لم یقل ذلك لغيره.

و زعم تو آنست که صاحب رأیی و حال آنکه رأی از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) درست است و از غیر آن حضرت خطا. زیرا که خدای تعالی فرمود: وَ أَنْ أَحکمْ بَيْنَهُمْ بما أراک الله و آن را به غیر نبی نفرمود.

و شاید رمز این که نخست «**الکتاب**» ذکر شده و سپس «**بِما أَرَاكَ اللهُ**»؛ این است که اصل در حاکمیت در تمامی ابعادش کتاب است و در حاشیه اش سنت و سپس قضاوت‌ها و رهبری جهان شمول اسلامی بر مبنای کتاب و سنت که برای رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در بعد سومش نیز وحی است. اما برای غیر رسول به جای وحی، شورای بر اساس وحی است.

در مجموع، وحی به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) برای رهبری با همه ابعادش، معصوم و بی‌خطاست. ولی همین رهبری برای فقیهان غیر معصوم در یک بُعدش که مواجهه با قرآن است با درصد بالا معصوم؛ و در بعد سنت و حاکمیت سیاسی، غیر معصوم است.

گرچه «کتاب» در بُعد الفاظش معصوم است و خدای متعال هم به برداشت معصومانه از آن امر فرموده و او «سبحانه و تعالی» هرگز امر به محال نمی‌فرماید. ولی از نظر اجتهاد احیاناً مورد خطای مجتهدان است.

اما نفس حاکمیت سیاسی و برداشت از حدیث بدون عرضه بر قرآن، ناگزیر با خطا همراه است. و تنها شورا می‌تواند با شرایط اصلی اسلامی‌اش در دو بعد رهبری در احکام اولیه و ثانویه، حاکمیت غیر معصوم را نزدیک به حاکمیت معصوم نماید.

و این خود لغزشی است خطرناک که از حاکمیت معصوم به حاکمیت فرد انتقال یابیم با آن که حاکمیت شورا، تقویت آراء این افراد صالح، و نیز با ثبات‌تر و مورد اعتماد بیشتر، و از خطا و استبداد هم دورتر است.

و می‌بینیم رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) که عقل کل است تنها به پیروی

از وحی مأموریت دارد:

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ : و آنچه را به سوی تو وحی می شود پیروی کن و شکیبایی نما، تا خدا [میان تو و آنان] حکم کند. و او بهترین حاکمان است (یونس، ۱۰۹)

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا...﴾ : و برای حکم پروردگارت شکیبایی کن. پس به راستی تو در [ابرا] دیدگان مایی (طور، ۴۸)

﴿...فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ...﴾ : پس برای حکم پروردگارت شکیبایی کن، و مانند همراه ماهی (یونس) مباش (قلم، ۴۸)

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطْعَمُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا﴾ : پس برای فرمان پروردگارت شکیبایی کن، و از [میان] آنان [شخص] گنهکاری یا بسیار ناسپاسی را فرمان مبر (انسان، ۲۴)

در نتیجه وقتی که حکم شخصی آن حضرت منهای وحی، حجت شرعی نیست. آیا حکم فقهای امت منهای وحی، حجت شرعی خواهد بود!؟

البته در پرتو هماهنگی این آیات، این حقیقت مسلم است که آیات ذیل با آیات قبل، فقط حاکمیت مطلقه شرعی و سیاسی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را ثابت می کند و لاغیر.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ : و برای هیچ مرد مؤمن و نه زن مؤمنی [شایسته] نبوده است، هنگامی که خدا و رسولش امری حتمی (به ایشان) فرماید، برایشان از کار (پنهان و آشکار) شان اختیاری باشد؛ و کسی که خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، پس بی تردید گمراه شده [آن هم] گمراهی روشنگر [نافرمانی] (احزاب، ۳۶)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ ﴾ : هان ای کسانی که ایمان آوردید! در برابر خدا و پیامبر [خود یا دیگران را] پیش

نیندازید، و از خدا پروا بدارید. همانا خدا بسیار شنوای بس داناست (حجرات، ۱)

﴿إِنْ أَتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ : [امن]

جز آنچه را که به سویم وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. بگو: آیا نابینا و بسیار بینا یکسانند؟  
پس آیا تفکر نمی‌کنید؟ (انعام، ۵۰)

﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ

يُؤْمِنُونَ﴾ : بگو: «من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.

این (قرآن) بینش‌هایی است از جانب پروردگارتان، و [نیز] برای گروهی که ایمان می‌آورند  
هدایتی و رحمتی [بزرگ] است (اعراف، ۲۰۳)

﴿...إِنْ أَتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ : بی‌شک

جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌نمایم، اگر به پروردگارم عصیان ورزم، بی‌گمان از  
عذاب روزی بزرگ هراسانم. (یونس، ۱۵)

﴿وَلَوْ اتَّبِعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...﴾ : و اگر حق

[بر فرض محال] از هوس‌های آنان پیروی می‌کرد، بی‌گمان آسمان‌ها و زمین و آنان که در  
آنهازند تباه می‌شدند (مؤمنون، ۷۱)

بنابراین در جایی که عقل رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در امور احکامی و  
سیاسی به عنوان رهبری رسالتی مطرح نیست؛ چگونه ممکن است عقول ناقصه‌ی  
دیگران مطرح باشد تا جایی که فرضاً رسول، رأی خود را در برابر دیگران کنار

زند!!

مثلاً نسبت به رهبری سیاسی آن حضرت خصوصاً در تاکتیک‌های دفاعی، روایات تاریخی به آن حضرت نسبت می‌دهند که با مشورت‌هایی، رأی خود را کنار گذاشت. حال آنکه اگر رأی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صدور حکمی بر اساس رأی دیگران و نه تأیید موضوع باشد، این خود افترايي به ساحت مقدس رسالت بوده و نیز برخلاف موازین قطعی قرآن و عقل است.

از جمله واقعی (۱: ۴۸) گوید: آن حضرت در جنگ بدر درباره این که چه محلی را برای لشکرگاه و تشکیل جبهه انتخاب کنند با اصحاب خود مشورت کرد. حُباب بن مُنذر گفت: یا رسول الله آیا این محلی که قبلاً دستور دادید ما در آن فرود آمدیم وحی خدا بود و ما حق نداریم آن را تغییر دهیم یا وحی نبوده و ما می‌توانیم درباره آن نظر بدهیم؟ فرمود شما حق دارید در باره آن نظر بدهید. حباب گفت: این محل برای لشکرگاه و تشکیل جبهه مناسب نیست و باید برویم در کنار نزدیک‌ترین چاه این قوم مستقر شویم. من چاه‌های این‌ها را می‌شناسم. آن چاهی که گفتم آبش زیاد و گوارتر است. آن را به تصرف می‌آوریم و حوضی می‌سازیم و از آب چاه پر می‌کنیم و ظرف‌ها را در آن می‌اندازیم و از آبش می‌نوشیم و بقیه چاه‌ها را از استفاده می‌اندازیم. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رأی حُباب را پذیرفت و دستور داد از محل اول حرکت کنند و در آنجا که حُباب می‌گوید مستقر شوند و آنچه که او گفت انجام دهند. (مغازی واقعی ۱: ۵۳ و ۵۴)

این روایت مخالف قرآن و جعلی است. چون قرآن می‌فرماید ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ  
\* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ پس اولاً همان محلی که رسول الله دستور به ایستادن لشکر فرموده بودند وحی خدا بود و در ثانی هرگز اسلام اجازه نمی‌دهد که جلوی

استفاده از آب حتی از دشمن گرفته شود. چنانکه در جنگ صفین حضرت امیر(علیه السلام) نگذاشتند لشکرشان آب را بر سپاه معاویه ببندند. اگر چه سپاه فرزند معاویه، حتی جرعه‌ای آب را از فرزند علی بن ابی طالب(علیه السلام) دریغ کردند «اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين(علیه السلام).

همچنین واقدی می‌گوید: رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) در جنگ احد درباره این که در مدینه بمانند یا در صحرا با دشمن روبرو شوند با اصحاب مشورت کرد و نظر آن حضرت این بود که در مدینه بمانند و دفاع کنند و نظر اکثریت اصحاب این بود که در صحرا بجنگند. پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از رأی خود صرف نظر کرد و به رأی اکثریت اصحاب عمل نمود (مغازی واقدی، ۱: ۲۰۹) این روایت هم مخالف قرآن و جعلی است زیرا: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ﴾ و نه «عَزَمْتُ».

و نیز وی گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در جنگ خندق درباره این که لشکر اسلام چگونه موضع دفاعی بگیرند با اصحاب خود مشورت کرد. رأی سلمان فارسی را که پیشنهاد کردن خندق را به دور لشکرگاه دارد پذیرفت و بدان عمل کرد(مغازی واقدی، ۲: ۴۴۴). البته شاید بتوان این روایت را این گونه توجیه کرد که رأی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در اصل به وحی الهی، کندن خندق بود و چون نظر سلمان هم با وحی تناسب داشت و پیش از آن هم پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) حکمی نداده بود لذا پذیرش آن از جانب رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تأیید است و نه تقلید، افاده است و نه استفاده.

و نیز روایت است که در ایام جنگ خندق رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با سران قبیله‌ی غطفان مذاکره کرد که یک ثلث خرمای مدینه را به آنان بدهد تا

نیروهای خود را از معرکه خارج کند و پیش نویس این قرارداد نیز نوشته شد ولی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از تصمیم‌گیری این مطلب را با اصحاب به مشورت گذاشت. سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند: یا رسول الله این نظر شما وحی الهی است و یا نظر شخصی خود شماست؟ و ما باید نظر بدهیم؟ فرمود این نظر شخصی من بود و خواستم از قدرت دشمن بکاهم و شما هم باید نظر بدهید، سعد بن معاذ گفت: نظراً مخالف نظر شما است و ما آن روز که مشرک بودیم به اینان باج نمی‌دادیم. آیا امروز که مسلمانیم و به وسیله شما و اسلام عزت پیدا کردیم به اینان باج بدهیم؟ هرگز!! رسول اکرم از رأی خود عدول کرد و پیش نویس قرارداد را به سعد داد و فرمود: هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید!!! سعد آن نوشته را محو یا پاره نمود!!!! و گفت: به خدا سوگند ما جز شمشیر به آنان پاسخی نخواهیم داد تا خدا بین ما و آنان حکم کند. (سیره ابن هشام ۲: ۲۲۳ و مغازی و اقدی ۲: ۴۷۸) این روایت به وضوح مخالف قرآن و جعلی است. توضیح لازم نیست.

و در شرح ابن ابی الحدید (۳: ۱۹۵-۱۷۱) آمده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره جنگ صفین با اصحابش مشورت کرد و چون رأی اکثریت بر جنگ مستقر شده و ادله‌ی اقلیت قانع کننده نبود رأی اکثریت را پذیرفت و به جنگ صفین پرداخت.

البته شاید این روایت هم اینگونه قابل توجیه باشد که چون حضرت امیر (علیه السلام) قبل از مشورت با اصحاب حکمی صادر نفرموده بودند تا فرضاً رأی خود را بعد از مشورت تغییر دهند، پذیرش نظر اکثر اصحاب، مطابق با حکم الهامی آن



حضرت بر مبنای عصمت بوده که افاده است و نه استفاده.

و آیهی ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۱</sup> تمامی گفته‌های رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را در انحصار وحی قرار داده که نه از هوای عقل خود سخن می‌گوید و نه از عقول دیگران تا چه رسد که به هوای نفس، سخنی بر زبان آرد.

پس در حالی که ساخت کشتی نوح برای نجات ابدان امت، تنها به وحی و نظارت تامه‌ی الهی<sup>۲</sup> بوده؛ حفاظت از کشتی نجات روحانی امت در طوفان‌های سیاسی در دو بعد بر کشتی نوح برتری دارد. که این حال و این وحی بسی مهمتر از آن حال و آن وحی است؛ لذا خطای سیاسی هرگز بخشودنی نیست!

رهبری سیاسی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در بعد اجتماعی از رهبری شرعی در احکام فردی مهمتر است که آن ریشه است و این شاخه؛ چنانکه در استمرار رهبری دو بعدی حضرتش خدای متعال فرمود: ﴿...وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾؛ و اگر [آن پیام سرنوشت ساز ولایت علی] را [ابلاغ] نکنی پس رسالتش را به درستی نرسانده‌ای (مائده، ۶۷) \*

ولایت شرعیه به معنی اولویت مطلقه در مورد شخص رسول منصوص است:

---

۱ - و از سر هوای نفس، یا هوای عقل یا هوای مشورت) هرگز سخنی نمی‌گوید \* گفتارش (و کردار و رفتار)ش به جز وحی‌ای که (به او) وحی می‌شود نیست (نجم، ۴-۳)

۲ - ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا﴾ : با نظارت خاص ما و وحی ما کشتی را بساز (نمل، ۸۶)

﴿النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (احزاب، ۶) که این اولویتِ ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ تنها ولایت مطلقه شرعی است و نه تکوینی یا تشریحی. به این معنا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تمام امور خصوصی و عمومی مردم نسبت به انفس و اموال و تمام مباحات آنان ولایت دارد. ولی هرگز چنان اولیتی برای فقها نسبت به مؤمنین متصوّر نیست. و تا آن جا که مؤمنین شرعاً نسبت به خود یا دیگران ولایت دارند، رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به آنها در موارد ولایتشان اولویت دارد که اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نظری مخالف با تصمیم آنان دهد مشروعشان را غیر مشروع می‌سازد.

مثلاً یکی از ولایتهای شرعی مؤمنان نسبت به یکدیگر، ولایت شورایی صالحان است که در این جا هم رأی رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) اولویت دارد. تا چه رسد به آراء خصوصی آنان.

و بالاخره اگر تمامی مؤمنین بالاتفاق در امری شرعی یا سیاسی نظری دهند اینجا هم اولویت با رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است زیرا رأیش ﴿بِمَا أَرَاكَ اللهُ﴾ است و صددرصد معصوم از خطا می‌باشد.

ولایت شرعی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ولایتی مطلقه در تمامی نوامیس پنجگانه مؤمنین (دین، جان، عقل، عرض و مال) است. که حکم آن حضرت در این پنج ناموس چه شخصی و چه اجتماعی اش بر آراء مردم مقدم است که این اولویت نتیجه نبوت است و آن لزوم اطاعت، لازمه ایمان.

لذا همگی مؤمنان در شعاع ایمان بر محور نبوت در گردشند. که در خبر است از حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): «والذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی

اكون احب اليه من نفسه و ماله و ولده والناس اجمعين»<sup>۱</sup> : سوگند به آن که جانم در دست اوست، احدی از شما ایمان [کامل] ندارد تا این که [من] نزد او دوست داشتنی‌تر باشم از خودش و مالش و فرزندانش و تمام مردم.

و «ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنيا و الآخرة»<sup>۲</sup> «انا اولی بکل مومن من نفسه فايما رجل مات و ترک دیناً فإلی و من ترک مالا فلورثته»<sup>۳</sup> «انا اولی الناس بانفسهم»<sup>۴</sup> «ان علی الارض من مؤمن الا انا اولی الناس به»<sup>۵</sup> «الست اولی الناس بالمؤمنین - بکل مؤمن - من انفسهم - من نفسه»<sup>۶</sup> «من کنت مولاه فعلی مولی - فإنّ هذا - فهذا - مولاه»<sup>۷</sup>.

پس بایستی مؤمن به این رسالتِ معصوم، بر مبنای ایمان، تمامی اولویت‌ها را در اختصاص رسول قرار دهد؛ زیرا هر مؤمنی بدون اتکاء به قرآن و سنت قطعیه، در برخی مصالح فردی و اجتماعی خود خطا می‌کند و مقتضای ولایت خاصه الهیه بر مؤمنین این است که رسولِ معصومش را عهده‌دار رهبری آنها کند تا به جهت

---

۱- درالمنثور ۵: ۱۸۲

۲- حم ۲: ۳۴۴

۳- همین مصدر

۴- حم ۲: ۳۵۶

۵- فرائض ۱۵

۶- کفاله: ۵

۷- ...

نادانی و احياناً غفلت و یا شهوت به خطا نیفتند.

ولایت از دیدگاه حق تنها به سود **مُوَلّیٰ علیه** (مردم) است که ولایت بر آنها اعمال می‌شود و نه به سود «ولی» که خود کامگی کند. خودکامگی، سفاهت است نه فقاقت.

پس ولایت به معنای رهبری دینی و سیاسی، از دیدگاه حق در عصر غیبت در انحصار فقیهان صالح است. این ولایت قابل نفی یا استثناء نیست؛ ولی ولایت مؤمنین در هنگام تخلف از ایمانشان نقض می‌گردد.

﴿المؤمنین﴾ شامل تمامی امت اسلامی است. که از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و مالک اشتر «رضوان الله علیهم اجمعین» گرفته تا نازلترین درجات ایمان را دربر می‌گیرد. و رمز اختصاصی این ولایت بر مؤمنین این است که غیر مؤمن چون اصل نبوت را نپذیرفته طبعاً زیر بار ولایتش نیز نمی‌رود ولی مؤمن به حکم ایمان، در برابر این ولایت شایسته بایسته با تمامی ابعادش، تسلیم است.

و نیز ﴿المؤمنین﴾ (ایمان آوردندگان) به این رسالت تنها امت اسلام نیستند بلکه از تمامی پیامبران گذشته نیز پیمان پذیرش این ولایت مطلقه اخذ شده چنان که آیه‌ی ذیل گواه بر این حقیقت است: ﴿وَ إِذِ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ : و چون خدا از تمامی پیامبران برجسته [ی صاحب کتاب] پیمان گرفت، که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد در حالی که آنچه را با شماست تصدیق کننده

است، باید حتماً به او ایمان بیاورید و به راستی و درستی یاریش کنید. [آن گاه] فرمود: آیا اقرار کردید و بر [اساس] این [جریان مهم] بار گرانم را بر [عهده] گرفتید؟ گفتند: [آری]، اقرار [پایدار] کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم (آل عمران، ۸۱).

و نه تنها این ولایت در دو بُعد بر پیامبران (علیهم السلام) و امت اسلام از انس و جن است که ولایت بر تمامی فرشتگان را نیز دربر دارد.

ولایت مؤمنان نسبت به یکدیگر و حتی ولایت فقیهان نیز محدود و متقابل است که گاه ولایت علمی است و گاهی هم اخلاقی و عقیدتی و گاهی عملی، گاه فردی و گاهی اجتماعی است. و در کمتر موردی همه‌ی این‌ها در یک شخص جمع می‌شود و در عین حالت جمع نیز محدود است ولی ولایت مطلقه شرعی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در عین جامعیت نامحدود است مگر در ولایت تکوینی و تشریحی که در انحصار خدای متعال است.

چنانکه در تفسیر مجمع البیان، جلد ۷، ص ۲۷۵ الی ۲۷۷ در روایتی آمده که چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قصد عزیمت به غزوه‌ی تبوک نمود و امر به بسیج نیروها برای دفاع جهادی فرمودند گروهی گفتند: ما باید از پدران و مادرانمان اجازه بگیریم که این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ : مؤمنان تنها کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماعی بودند، تا از وی اجازه نخواهند (از نزد حضرتش به جای دیگر) نروند. به راستی کسانی که از تو اجازه می‌خواهند، (هم) ایشانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، برای هر

کس از آنان که خواستی (بنا بر مصلحت شرعی) اجازه بده، و برایشان پوشش بخواه، که خدا بی تردید پوشنده‌ای رحمت گر بر ویژگان است (نور، ۶۲)

پس در جنب ولایت رسول، ولایت‌های دیگر موضعی بجز تسلیم ندارد که هم او (صلی الله علیه وآله وسلم) به تنهایی ولی الأولیاء است.

و در اخبار متعدده آمده است که «ما لمحمدی فیها نصیبٌ غیرنا» در این اولویت مطلقه شرعی «هیچ محمدی‌ای (اعم از خاندان پیامبر یا مسلمانان) بهره‌ای ندارد، جز ما [معصومان محمدی]». (نورالثقلین، ۴: ۲۳۸)

چنانکه در احادیث ذیل به عنوان نمونه ملاحظه می‌شود:

نور الثقلین ۴: ۲۳۸ عن علل الشرایع باسناده عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ قَالَ نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَةِ إِنَّ هَذِهِ آيَةٌ جَرَتْ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ فِي وَدِّ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ فَحُنُّ أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فَقُلْتُ لَوْلَدِ جَعْفَرٍ فِيهَا نَصِيبٌ قَالَ لَا قَالَ فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بَطُونَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ لَا وَ نَسِيتُ وَ لَدِ الْحَسَنِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ فَقُلْتُ هَلْ لَوْلَدِ الْحَسَنِ فِيهَا نَصِيبٌ فَقَالَ لَا يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَا لِمُحَمَّدِي فِيهَا نَصِيبٌ غَيْرُنَا

عبد الرحيم قصير، از حضرت ابی جعفر(علیه السلام) نقل کرده، وی می‌گوید: از امام(علیه السلام) راجع به آیه شریفه: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ

**أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ** <sup>۱</sup> سؤالی کرده و عرضه داشتیم، این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟ حضرت فرمودند: این آیه در باره آمرین و پیشوایان نازل شده، این آیه بر حسین بن علی و فرزندان آن حضرت بعد از آن جناب جاری گردیده، ما سزاوارترین به امر [اولایت مطلقه و امامت] و به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) از مؤمنین و مهاجرین. گفتیم: آیا اولاد جعفر در آن نصیبی دارند؟ فرمودند: خیر، پس یکا یکا اولاد بنی عبد المطلب را مورد سؤال قرار دادم [که آیا اینها نصیبی دارند؟]. حضرت فرمودند: خیر. منتهی فراموش کردم در رابطه با فرزندان امام حسن (علیه السلام) سؤال کنم. پس بار دیگر که به حضور حضرت رسیدم. پرسیدم: آیا فرزندان امام حسن (علیه السلام) در آن نصیبی دارند؟ حضرت فرمودند: خیر، ای ابا عبد الرحمن بدان که هیچ محمدی غیر از ما [معصومان] در این امر نصیبی ندارد.

و رواه مثله فی الکافی و روایات اهل البیت (علیهم السلام) بعدید اسماء اولی الامر متواترة و من ذلك ما رواه القمی باسناد متصل عن سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ أَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيُّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) اولی بالمؤمنین من انفسهم و سندرکه یا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ

۱ - پیامبر سزاوارتر به مؤمنان است از خودشان و زنان پیامبر مادران ایشان بوده و خویشاوندان نسبی هر شخصی [در حکم ارث] بعضی‌شان بر برخی در کتاب خدا مقدم قرار داده شده‌اند.

أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يَكْمُلُ لِي اثْنَى عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ قَالَ سُلَيْمٌ وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم).

سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ گوید: شنیدم عبد الله بن جعفر طیار گفت: من و حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم که بین من و معاویه سخن درگرفت. من به معاویه گفتم: من از رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: من نسبت به مؤمنین از خود آنها اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون علی (علیه السلام) شهید شد حسن بن علی نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، آنگاه پس از او پسرم حسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون او شهید شود، پسرش علی بن الحسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، ای علی! (بن ابی طالب) تو او را درک میکنی، سپس پسرش محمد بن علی، نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، و ای حسین! تو او را درک می کنی. سپس تو (ای حسین) دوازده امام را کامل میکنی، - که نه امام از فرزندان حسین است - عبد الله بن جعفر گوید: من از حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید - که آن جا حاضر بودند - گواهی خواستم، آنها نزد معاویه به سخن من گواهی دادند. سلیم گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و آنها گفتند: ما این حدیث را از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیده ایم

بنابراین ولایت مطلقه به معنی اولویت در تمامی ابعاد شرعی در انحصار معصومین (علیهم السلام) است و هیچ فقیهی چنین ولایتی را ندارد و شورای فقها نیز دارای چنان ولایتی نیست؛ چون حکمشان احياناً امکان تخلف و نقض دارد.



مرجعیت تقلید و رهبری سیاسی در زمان غیبت در اختصاص شورای فقهی عادل قرآنی است و بس. آن هم چون صددرصد مصون از خطا نیست نه ولایت مطلقه است و نه اولویتی که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) بر مؤمنان داشته‌اند بلکه ولایتی است اضطراری در زمان غیبت که احیاناً امکان عزل و نقض دارد. گرچه مادامی که دلیلی قاطع بر خطای شورای رهبری بر محور قرآن نباشد لازم الاطاعه می‌باشد.

آیاتی که ولایة الرسول را پس از ولایة الله آورده همه‌اش دو بعدی است بجز آیه ۵۵ سوره مائده و آیه اولی الامر که محور بحث آینده درباره ولایت ائمه (علیهم السلام) است.

آیات فوق به دو صورت نمایان است، در بعضی از آیات بین ﴿الله﴾ و ﴿الرسول﴾، ﴿اطیعوا﴾ تکرار شده، مانند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (نساء، ۵۹)، ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (مائده، ۹۲)، ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ...﴾ (نور، ۵۴)، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطِئُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد، ۳۳) و ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (تغابن، ۱۲).

و در دسته دوم بلافاصله ﴿الرسول﴾ آمده مانند: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...﴾ (آل عمران، ۳۲)، ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (آل عمران، ۱۳۲)، ﴿اطیعوا الله و رسوله و لاتتنازعوا فتنفسلوا﴾ (انفال، ۶۴)،

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (واقعہ، ۱۳)، ﴿إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا...﴾ (حجرات، ۱۴)، ﴿وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾ (نساء، ۶۹) و ﴿وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (نور، ۵۲).

صورت اول به این نکته اشاره دارد که این دو اطاعت بر دو مبنای اصل و فرع است و یکسان نیست گرچه لفظ رسول (پیام رسان) در حالت دوم نیز حاکی از همین حقیقت است. زیرا نامه رسان هیچ دخالتی در نوشتن نامه ندارد.

در دسته اول این آیات، مقصود از طاعة الله، اطاعت بر مبنای قرآن است و طاعة الرسول بر مبنای سنت آن حضرت و در دسته دوم به معنای ﴿مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ هر که از پیامبر فرمان برد، پس بی‌گمان از خدا فرمان برده (نساء، ۸۰) است. به این معنی که پیامبر هرگز سخنی برخلاف نصوص و ظواهر پایدار قرآن نمی‌گوید.

حاکمیت رسول ﴿بَيْنَ النَّاسِ﴾ که سه بُعدی در قضا، افتاء و رهبری سیاسی است، هر سه ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ است و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز چنانند که در هر سه بعد مطلقند و اولی به تصرف.

## اثبات عصمت و ولایت شرعی ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام)

در این بخش پیش از ورود به بحث جدید، نخست عصمت ائمه دوازده‌گانه (علیهم

السلام) را اثبات نموده و سپس درباره ولایت شرعی آن بزرگواران(علیهم السلام) بحث را ادامه می‌دهیم.

عصمت امامان معصوم(علیهم السلام) به همراه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام از مسلمات و حیانی بر اساس کتاب و سنت است که در اینجا پس از پاسخ به شبهه‌ی برخی از اهل تسنن درباره غدیر و خلافت حضرت امیر(علیه السلام)، این نکته را تصریح خواهیم نمود که می‌توان تنها با یک آیه از قرآن مبین (فاطر، ۳۲)، وجود این معصومان(علیهم السلام) را در میان امت اسلامی بعد از اتمام دوره رسالت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و رحلت آن حضرت به اثبات رساند.

بعضی از سنّیان می‌گویند: شیعه می‌گوید: «پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) را در روز غدیر به جانشینی انتصاب نمود، و در آن روز ۱۲۰ هزار نفر حضور داشته‌اند». اگر این طور بوده پس چرا از این دهها هزار شاهد فقط چند صد نفر به این سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شهادت دادند؟ و چرا از آن جمعیت فقط تعداد اندکی تشیع را پذیرفتند و به جانشینی ابوبکر اعتراض کردند؟!

\* جواب: آیات و روایاتی متواتر حتی در بین سنّیان دو اصل را قطعاً اثبات می‌کند:

۱- اصل اجتماع مردم در غدیر خم ۲- جمله‌ای مورد اتفاق مسلمین که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن اجتماع عظیم در ضمن خطبه‌ای بیان فرمودند: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ! قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...» و یا به روایتی دیگر: «مَنْ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...» کیست سزاوارتر از شما به شما، گفتند: خدا و رسولش، سپس [پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)] فرمود: آگاه باشید هرکه را [من] مولای او بوده‌ام پس

این علی [هم] مولای اوست.

در اصل این پرسش و پاسخ هیچ یک از سنی‌ها تردیدی ندارند. ولی گروهی از علمایشان بخش دوم کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را این طور معنا می‌کنند: «هر کسی که من دوست او بوده‌ام پس این علی دوست اوست!!»

پاسخ ما در برابر این قرائت نابسامان، این است که سؤال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) (الست اولی (من اولی) بکم من انفسکم...) نه تنها ولایت به معنای دوستی را اثبات می‌کند بلکه اولویت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را بر کل مؤمنین اثبات کرده است.

و اما بخش دوم کلام آن حضرت که بعد از پاسخ مردم، بیان شده، نتیجه‌گیری از اقرار مردم می‌باشد که به همراه «فاء تفریع» در «فَهَذَا عَلِيٌّ» یا «فَعَلِيٌّ» اولویت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را نیز بر کل مؤمنان پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) ثابت نموده است.

و علاوه بر جریان غدیر در آیهی اکمال دین و تبلیغ (مانده، ۳ و ۶۷)، آیاتی دیگر هم این اولویت را برای وارثان معصوم آن حضرت (علیهم السلام) ثابت می‌کند.

از جمله‌ی این آیات، آیات ۳۱ و ۳۲ سوره فاطر است: «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ

الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ \* ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ

الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْ

اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»: «و آنچه از کتاب [قرآن] به سوی تو وحی کردیم، (هم) آن

تمام حق است، حال آنکه تصدیق کننده است آنچه را در برابر اوست. به راستی خدا نسبت به بندگان قطعاً بسیار آگاه بسی بیناست \* سپس (آن) کتاب را به کسانی که از بندگان خود برگزیدیم، به میراث دادیم. پس برخی از بندگان ما بر خودشان ستمکارند، و بعضی از

آنان میانه رو [عادِل] و برخی از آنان (هم) در تمامی نیکی‌ها به اذن خدا (از همگان) سبقت گیرنده‌اند. و این همان برتری بزرگ است.

تا اینجا فرضاً اگر کسی بخواهد دلایل قبلی را نادیده انگارد، هرگز نمی‌تواند در برابر استدلال به آیه ۳۲ فاطر، طفره رود. چون نتیجه‌اش - معاذ الله - انتساب دروغ به خدای سبحان است!

خوب دقت کنید: این آیه، وراثت ویژه‌ی قرآن را در حقایقش، با الف و لام در «الکتاب» - علاوه بر سه مرحله‌ی عمومی فهم قرآن در نصوص و ظواهر پایدارش که عبارتند از: عبارت، اشاره و لطائف - بر عهده‌ی گروهی خاص نهاده؛ و از آنجا که این گزینش با لفظ «اصْطَفَيْنَا» (برگزیدیم) آمده و خدای متعال این عمل را انجام داده و او «بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» است (به بندگانش قطعاً بسیار آگاه بسی بیناست)؛ نتیجتاً این وارثان کسانی هستند که شایستگی این وراثت را در تمامی ابعاد قرآن دارند.

و اگر این وارثان قرآن حتی اندکی لغزش در عمل به قرآن داشته‌باشند چگونه شایستگی وراثت آن را دارند و چگونه در گزینشی ربانی انتخاب می‌شوند؟ در صورتی که این وراثت بُعد عصمت قرآن را هم شامل است. لذا این بزرگواران همچون قرآن معصومند که آیه‌ی مبارکه به این موضوع کاملاً تصریح می‌کند. و خدای متعال آنها را با توصیفی دوگانه معرفی می‌فرماید.

اول: با لغت «اصْطَفَاء»، که در کل قرآن، گزینشی ربانی است یعنی آنچه نزد خدا انتخاب شده بر ادیان یا بندگانی که انتخاب در بین آنها صورت گرفته برتری دارد؛ مانند: «...إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ...» (بقره، ۱۳۲). (براستی خدا دین را برای شما برگزید).

و در آیه‌ی فاطر هم «اصْطَفَاء» در بین «عِبَادِنَا» صورت گرفته، پس این بزرگواران در نزد خدا بر همه عباد الله - بجز رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) - برتری دارند. و نیز

لازمه‌ی این برتری عصمت از هرگونه خطاست.

دوم: خدای متعال در این آیه ملاک انتخابش را تبیین کرده و ﴿عِبَادِنَا﴾ را به سه دسته تقسیم فرموده است:

- ۱- ﴿...فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ...﴾ که شخص ظالم هرگز شایستگی انتخاب شدن معصومانه را ندارد.
- ۲- ﴿وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ﴾ که منظور عادلانند؛ و اینان منهای عصمت، شایسته این انتخاب نیستند.

۳- ﴿وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُدْنِ اللَّهُ﴾ که اولاً ﴿سَابِقٌ﴾ اسم فاعل است و زمان ندارد پس گذشته، حال و آینده را در برمی‌گیرد. ثانیاً ﴿الْخَيْرَاتِ﴾ کلّ نیکی‌ها در تاریخ تکلیف است. در نتیجه این بزرگواران پس از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در کلّ نیکی‌ها بر همه انسانها در مثلث زمان، حتی از معصومان پیشین مانند حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) سبقت گرفته‌اند لذا عصمت آنان والاتر از عصمت تمامی انبیاء به جز نبی اکرم «صلوٰة الله علیهم اجمعین» است.

حال این وارثان معصوم قرآن و حجت‌های بعد از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) چه کسانی هستند؟

اگر اینان خلفای سه گانه‌اند؛ نه خود آنها ادعای عصمت داشتند و نه علمای سنّی آنان را معصوم می‌دانند و همین علما هم تصریح کرده‌اند که خلفای سه گانه هر کدام اعمالی بر خلاف شریعت انجام داده‌اند. و یا اگر اینان ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنّت‌اند که باز هم آنها مانند خلفای سه گانه، اختلاف و اشتباه دارند.

حال که در میان سنّیان چنین کسانی نیستند، آیا در بین شیعیان هم نیستند؟! اگر پاسخ داده شود، خیر! این جواب - معاذ الله - نسبت دروغ دادن به آیه‌ی مبارکه است.

پس این افراد همان خاندان معصوم پیامبرند که در غدیر خم و حدیث ثَقَلَيْنِ هر یک با نامه‌های مبارکشان معرفی شده‌اند؛ یعنی همان دوازده نور پاک به همراه حضرت صدیقه طاهره. (سلام الله علیها)

و در پاسخ به این که چرا از آن جمعیت کثیر، فقط تعداد اندکی تشیع را پذیرفتند؟ می‌گوییم: گروهی منافق و گروهی هم سست ایمان یا قاصر بودند که از عدالت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) خسته شده بودند. از این رو پذیرش خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «صلوات الله علیه» برایشان مشکل بود و یک نکته‌ی تاریخی هم هست و آن این که معمولاً در طول تاریخ، اکثریت با منحرفان بوده است.

اعتراض بر ابوبکر، نخست از شخص امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) شروع شد چنان که در خطبه شِشْتِیْهِ و مانند آن منصوص است و نیز بزرگمردانی دیگر مثل سلمان، ابوذر، مقداد و عمار بر شورای سقیفه و انتخاب تحمیلی‌اش و انتخابهای بعدی اعتراض کردند.

اما اگر فرض کنیم هیچ کسی هم اعتراض نکرد! آیا فعلاً نصّ کتاب و سنت که خلافت معصومان محمدی (علیهم السلام) را تثبیت کرده و ما در محضر این فرمان صریح قرار داریم، کافی نیست؟! اگر گفته شود: نه! این خود انکار توحید و نبوت است.

در پایان می‌پرسیم: آیا این فضل کبیر ﴿...ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ برای غیر معصومان شایسته است؟ آن هم با آن همه اختلافات و انحرافات موجود! حال آن که کبیر عندالله از هر بزرگی بزرگ‌تر است. پس این وارثان معصوم قرآن بعد از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در طول تاریخ از هر بزرگی بس بزرگ‌تر و بزرگوارترند و فقط منحصرند به سیزده معصوم محمدی (علیهم السلام) که اسامی مبارک آنان نیز نزد شیعه و سنی مشهور است. بلکه نام پنج تن از این نفوس مقدسه به زبان سامی: «مَحْمِدٌ ، عَلِيَا ، شَبَّرٌ ،

شَبْرٌ ، فَطْمًا» (صلوات الله عليهم اجمعين) بر لوح کشتی نوح ، توسط حضرت نوح(علیه السلام) حک شده که در حفاریهای باستان شناسی در رشته کوه آرات ارمنستان بدست آمده و اکنون در موزهی آثار تاریخی مسکو موجود است.

### ﴿اولی الامر منکم﴾

اگرچه نص اولویت بر مؤمنین تنها درباره رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) است ولی بر حسب آیاتی دیگر درباره ولایت و اطاعت مطلقه‌ی اولی الامر، آنان نیز همین اولویت را پس از رسول، در پرتو کتاب و سنت دارند. چنانکه از آیه ذیل، انحصار ولایت به معنی اولویت مطلقه شرعی نمودار است: ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ : ولی شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی‌اند که ایمان آوردند [همان] کسانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (مائده، ۵۵)

این ولایت، مطلق ولایت نیست. بلکه ولایت مطلقه‌ی انحصاری است که در درجه اول از آن الله، و سپس رسول الله است و در آخر نیز نص ﴿الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ این ولایت مطلقه را در اختصاص آن ولی می‌داند که در حال رکوع نماز، زکات داد و درباره یازده امام دیگر از باب ضرورت وحدت ولایت ائمه(علیهم السلام) به عنوان «اولنا محمد، اوسطنا محمد و آخرنا محمد» و احادیث متواتره<sup>۱</sup> و نیز آیه اولی الامر، این

---

۱- احقاق الحق ج ۱۴ : ۳۱-۲ احادیث متواتری در این باره آورده است که بطور فهرست از: امیرالمؤمنین(علیه السلام) عمار یاسر، سلمة بن کهیل، انس بن مالک، ابوذر، عبدالله بن عباس، جابر بن



اولویت توسعه می‌یابد.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در اینجا مقید است به ﴿يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ و باصطلاح ادبی این قید به عنوان مشیر است و نه شرط عمومی صلاحیت این اولویت مطلقه.

و آیهی بعدی: ﴿وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۱</sup> معنایش دو احتمال دارد: یکی آن که ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در این جا همان ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در آیه قبلی باشد به عنوان مشیر به شخص امیر المؤمنین علی (علیه السلام) که شأن نزول آیه مبارکه درباره آن حضرت است.

و دیگر این که عموم مؤمنان را شامل گردد! ولی چون مقصود از ولایت تنها محبت و کارداری و نصرت است و نه فقط اولویت مطلقه که قطعاً برای همه مؤمنین نیست. پس تنها معنای اول مراد است و لاغیر.

این آیه اولویت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) را که مستفاد از آیه ﴿النَّبِيِّ﴾

---

عبدالله، عبدالله بن سلام، عبد الله بن محمد بن الحنفیه، عبایه بن الربعی، مقداد، عطاء و عبدالملک بن جریح. که هر یک از آنان روایاتی بسیار را از تعداد زیادی از روایات از رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرده‌اند که ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ اینجا در انحصار امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است.

۱- و هر کس خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آوردند ولی خود برگردد [پیروزمند است]. پس به راستی حزب خدا همان پیروزمندانند. (مائده، ۵۶)

می‌باشد در مرحله دوم از ولایت مطلقه‌ی شرعی و اولویت ائمه معصومین (علیهم السلام) را - که در عصمت با امیر المؤمنین (علیه السلام) وحدت دارند - در مرحله سوم از اصل اولویت مطلقه قرار داده است.

و در پایان، آیه **﴿أُولَى الْأَمْرِ﴾** نیز ولایت مطلقه‌ی شرعی را به تمامی ائمه معصومین (علیهم السلام) توسعه داده و در انحصار آنان قرار داده است: **﴿يَا أَيُّهَا**

**الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾** : هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر

(رسالت) را - که از خودتان می باشند - [نیز] اطاعت کنید. پس اگر در امری [دینی] اختلاف کردید، اگر به خدا و روز پایانی ایمان دارید، آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش عرضه بدارید، این بهتر و بازتابش نیکوتر است (نساء، ۵۹)

در اینجا اطاعت اولی الامر مانند اطاعت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)، مطلقه است که پس از طاعت الله و اطاعت رسول آمده است.

و آیه قبل: **﴿إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِكُمْ أَلَمَّا تَأْمَنُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾**<sup>۱</sup> گواهی است روشن بر این که این مقام مقدس حاکمیت و مطاع بودن مطلقه، امانتی است الهی و نه آن

---

۱- خدا به راستی شما را فرمان می دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید. و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید. برآستی چه نیکوست چیزی که خدا به آن پند می دهد. به راستی خدا بسیار شنوای بس بینا بوده است. (نساء، ۵۸)

که انتخابی بشری باشد که ضمانت عصمت ندارد.

در اینجا نمونه‌ای از این ولایت مطلقه و اولویت در تصرف اموال و انفس که منحصر به معصومان محمدی (علیهم السلام) است و در جایی بسیار مناسب استفاده شده گزارش می‌گردد:

بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۱۲۳ ح ۱۷۲ - المناقب لابن شهر آشوب حَدَّثَ إِبْرَاهِيمُ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ مَأْمُونِ الرَّقِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ الْحَسَنِ الْخُرَّاسَانِي فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمْ الرَّاقَةُ وَالرَّحْمَةُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقَعُدُ عَنْهُ وَأَنْتَ تَجِدُ مِنْ شَيْعَتِكَ مِائَةَ أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ عَاجِلِسُ يَا خُرَّاسَانِي رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ يَا حَنِيفَةَ اسْجُرِي التَّنُورَ فَسَجَّرْتَهُ حَتَّى صَارَ كَالْجَمْرَةِ وَابْيَضَّ عُلوُهُ ثُمَّ قَالَ يَا خُرَّاسَانِي قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ فَقَالَ الْخُرَّاسَانِي يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَقْلِنِي أَقَالَكَ اللَّهُ قَالَ قَدْ أَقْلَنْتُكَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونَ الْمَكِّي وَنَعْلُهُ فِي سَبَابَتِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَلْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ قَالَ فَالْقَى النَّعْلَ مِنْ سَبَابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التَّنُورِ وَأَقْبَلَ الْإِمَامُ عَ يَحَدِّثُ الْخُرَّاسَانِي حَدِيثَ خُرَّاسَانَ حَتَّى كَانَهُ شَاهِدًا لَهَا ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا خُرَّاسَانِي وَانْظُرْ مَا فِي التَّنُورِ قَالَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُتْرَبِعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَسَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ عَ كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ وَاللَّهِ وَ لَا وَاحِدًا فَقَالَ عَ لَا وَاللَّهِ وَ لَا وَاحِدًا فَقَالَ أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاضِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ

مأمون رقی گفت خدمت حضرت صادق (علیه السلام) بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شده سلام کرده نشست. عرضکرد یا ابن رسول الله چقدر شما رؤف و مهربان هستید شما امام هستید چرا دفاع از حق خود نمی کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعه شمشیر زن دارید. فرمود بنشین خراسانی خدا جانب تو را رعایت کند. سپس به کنیزی بنام حنیفه فرمود تنور را بیفروزد. تنور افروخته شد چنانچه یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد. بعد رو بمرد خراسانی نموده فرمود برو بنشین داخل تنور. خراسانی شروع بالتماس نموده یا ابن رسول الله مرا بآتش مسوزان. از جرم من درگذر خدا از تو بگذرد. فرمود ترا بخشیدم.

در همین موقع هارون مکی وارد شد یک کفش خود را به انگشت گرفته بود عرضکرد السلام علیک یا ابن رسول الله. امام فرمود نعلین را از دست بیانداز برو داخل تنور بنشین. نعلین را انداخت و داخل تنور نشست. امام شروع کرد با خراسانی به صحبت کردن از جریانهای خراسان مثل اینکه در خراسان بوده بعد فرمود خراسانی برو ببین در تنور چه خبر است بجانب تنور رفته دیدم هارون مکی چهار زانو در تنور نشسته از تنور خارج شد بما سلام کرد امام (علیه السلام) فرمود از اینها در خراسان چند نفر پیدا می شود؟ عرض کرد بخدا قسم یک نفر هم نیست نه بخدا یک نفر پیدا نمی شود فرمود ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می دانیم.

و اما اگر چه کلمه‌ی **«اولی الامر»** معرکه آراء است که آیا هر ولی امر و رهبری را شامل است و یا در انحصار فقهای عادل است و یا بالاخره مخصوص دوازده امام معصوم می باشد. ولی قرائن قطعی لفظی و غیر لفظی احتمال آخر را تأیید می کند.

اولی الامر در آیه ۸۳ نساء نیز آمده: **«وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدَّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا \* فَقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكُلْفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ**

**تَنكِيلًا** ❁ : و هنگامی که خبری [حاکمی] از ایمنی یا ترس به آنان رسد، (آشکارا و بلندگویان) انتشارش می دهند و اگر آن را به پیامبر و به فرماندهان جنگی از خودشان ارجاع کنند، همانا آن [امر] را کسانی از آنان درمی یابند که آن را عالمانه بررسی عمیق می کنند. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً جز اندکی، [همگی] از شیطان پیروی می کردید.

امر در این آیه تنها امر امن و خوف در جریان جنگ است که مرجع صدور آن در درجه اول شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به عنوان فرمانده کل قواست. و اگر دسترسی به آن حضرت نبود طبعاً فرماندهان در امور جنگی می باشند که از طرف رسول منصوب شده اند. که استنباط کنندگان آن ها که تاکتیک های جنگی را می دانند و مورد اعتمادند، جریان خوف و امن امر جنگ را هم می دانند.

و در اینجا دستوری هم درباره اطاعت مطلقه از این فرمانداران غیر معصوم نیست مگر برای رفع جهالت در جریان امن و خوف؛ اگرچه بر اساس آیه ۵۹ نساء، استثناءً اطاعت مطلقه از شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان سرداران لشکر اسلام، علاوه بر جنگ، تمامی احکام شرعی و سیاسی را نیز شامل است.

اما آیه اولی الامر که با الله آغاز شده و به اولی الامر در این اطاعت مطلقه ختم شده، مقصودش از امر، رهبری با تمامی ابعادش برای امت اسلام است. که در اینجا نه بحث خاصی از امر جنگ شده و نه امر مقابل نهی، و نه خصوصیتی برای هیچ امری از امور فردی یا اجتماعی، بلکه «امر»، کل امر مسلمین را که رهبری دو بُعدی است مراد است و بس.

و می‌بینیم که تمامی احادیث امامیه بدون استثناء اولی الامر را به دوازده امام(علیهم السلام) تفسیر نموده و حتی اشاره‌ای هم به توسعه آن درباره فقهای بزرگوار اسلام ندارد.

## احادیث امامیه در باره اولی الامر(علیهم السلام)

احادیث شیعه، متواتر و بدون استثناء اولی الامر را منحصر به دوازده امام(علیهم السلام) دانسته و نمی‌توان آن را حصر نسبی گرفت که خلاف نص است.

در تفسیر نور الثقلین از باب نمونه (ج ۱، ص ۴۹۷، ح ۳۲۸) از حضرت امام باقر(علیه السلام) در باره آیه اولی الامر آمده است که: «اینا عنی خاصة امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامه بطاعتنا»: خدا خصوص ما را قصد کرده، اولی الامر ما هستیم، خدا همه مؤمنین را تا روز قیامت به اطاعت ما امر فرمود.

و در ص ۴۹۹ ح ۳۳۰ از آن حضرت است درباره همین آیه که «الائمة من ولد

علی و فاطمه(علیهم السلام) الی ان یقوم الساعة»

و نیز ح ۳۳۱ حدیث جابر است از رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) که «قلت

: یا رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) عرفنا الله و رسوله فمن اولوا الامر الذین

قرن الله طاعتهم بطاعتک فقال(صلی الله علیه وآله وسلم): هم خلفائی یا جابر و

ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب(علیه السلام) ثم الحسن(علیه

السلام)... ثم سمیی و کنیی حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن

علی (علیه السلام) ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الارض و مغاربها  
ذاک الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیباً لا یتبث فیها علی القول بامامته إلا من امتحن  
الله قلبه للایمان...»

جابر بن عبد الله انصاری گوید: هنگامی که آیه شریفه یا ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ  
وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ نازل گردید خدمت حضرت رسول عرض کردم: ما  
خدا و رسول را شناختیم و اکنون می‌خواهیم بدانیم این اولی الامر که طاعت آنان به  
اطاعت خدا و رسول قرین شده کدام افراد هستند؟، فرمود: این افراد خلفای من هستند. ای  
جابر اینان پیشوایان مسلمین می‌باشند که پس از من خواهند آمد اول آنها علی بن ابی  
طالب است، پس از وی حسن و بعد از او حسین سپس علی بن الحسین، و محمد بن علی  
که در تورات به باقر معروف است و تو او را درک خواهی کرد و هر گاه وی را ملاقات  
نمودی سلام مرا به او برسان، بعد از او جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر و علی بن  
موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی (علیهم السلام) امام هستند.  
پس از همه این‌ها همانم و صاحب کنیه من که حجت خدا در زمین و باقیمانده  
حجتهای او در میان بندگان است، فرزند حسن بن علی (علیه السلام) می‌باشد که از  
شیعیان و پیروان و دوستان خود غیبت خواهد کرد، و جز افرادی که در ایمان امتحان داده  
باشند کسی در امامت او باقی نخواهد ماند...

و فی ص ۵۰۰ ح ۳۳۲ عن الرضا (علیه السلام) فی الآیه مثله و کذلک ح ۳۳۴ عن  
ابی جعفر (علیه السلام) قال : هی فی علی (علیه السلام) و فی الائمه (علیهم السلام)  
جعلهم الله مواضع الانبیاء و غیر انهم لا یحلون شیئاً و لایحرمونه.

و ح ۳۳۵ عن الصادق (علیه السلام) اولئک علی بن ابی طالب و الحسن و الحسین و  
علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر (علیهم السلام)

و ح ٣٣٧ عن علي (عليه السلام) احذروا على دينكم الى قوله... ولا طاعه لمن عصى الله انما الطاعه لله و لرسوله و اولاة الامر انما امر الله بطاعة الرسول لانه معصوم مطهر لا يأمر بمعصيته و انما امر بطاعة اولى الامر لانهم معصومون مطهرون لا يأمرن بمعصيته.

و فى ص ٥٠١ ح ٣٣٩ عن جابر بن يزيد الجعفى قال قلت لابي جعفر محمد بن على الباقر (عليه السلام) لآى شىء يحتاج الى النبى و الامام فقال : لبقاء العالم على صلاحه و ذلك ان الله عزوجل يرفع العذاب عن اهل الارض اذا كان فيهم نبى او امام قال الله عزوجل ﴿وما كان الله ليعذبهم و انت فيهم﴾ ... و اذا ذهب اهل بيتى اتى اهل الارض ما يكرهون يعنى باهل بيته الائمة الذين قرن الله عزوجل طاعتهم بطاعته فقال ﴿يا ايها الذين آمنوا...﴾ و هم المعصومون المطهرون الذين لا يذنبون و لا يعصون و هم المؤيدون الموفقون المسددون بهم يرزق الله عباده و بهم يعمر بلاده و بهم ينزل القطر من السماء و بهم تخرج بركات الارض و بهم يمهل اهل المعاصى و لا يحل عليهم العقوبه و العذاب لا يفارقهم روح القدس و لا يفارقون القرآن و لا يفارقهم صلوات الله عليهم اجمعين.

و ح ٣٤٠ عن سليم بن قيس الهلالى عن امير المومنين (عليه السلام) قلت: ما ادنى ما يكون الرجل به ضالاً؟ فقال: ان لا يعرف من امر الله بطاعته و فرض ولايته و جعل حجتة فى ارضه و شاهد على خلقه. قلت: فمن هم يا امير المؤمنين (عليه السلام) قال: الذين قرنهم الله بنفسه و نبه فقال ﴿يا ايها الذين آمنوا...﴾.



سليم بن قيس هلالی گفت بحضرت امير المؤمنين(عليه السلام) عرض کردم کمترین چیزی که موجب گمراه شدن شخص می شود چیست؟ فرمود اینکه نشناسد خدا دستور داده اطاعت از چه کسی بکند و ولایت او لازم شده و حجت در روی زمین و گواه بر خلق است. عرض کردم آنها کیانند یا امیر المؤمنین فرمود! کسانی که اطاعت آنها را خدا در قرآن قرین اطاعت خویش قرار داده در این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ گفت پیشانی آن جناب را بوسیده عرض کردم برایم واضح کردی و عقده دلم را گشودی و هر شک و تردیدی در دلم بود از بین بردی.

و فی ص ۵۰۲ ح ۳۴۱ ابن ابی العلاء ذکر ت لابی عبدالله(عليه السلام) قولنا فی الاوصياء ان طاعتهم مفترضة فقال : نعم هم الذين قال الله عزوجل ﴿اطيعوا الله...﴾ و هم الذين قال الله عزوجل ﴿انما وليكم الله...﴾.

و فی ص ۵۰۴ ح ۳۴۶ قيس الهلالی قال سمعت علياً(عليه السلام) يقول قال لى رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم) و قد اخبرنى ربى جل جلاله انه قد استجاب لى فيك و فى شركائك الذين يكونون من بعدك فقلت يا رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم) و من شركائى من بعدى؟ قال(صلى الله عليه وآله وسلم) الذين قرنهم الله عزوجل بنفسه و بى فقال عزوجل: ﴿اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم...﴾ فقلت يا رسول الله و من هم قال: الاوصياء منى الى ان يردوا على الحوض كلهم هادين مهدين لا يفرهم من خذلهم هم مع القرآن و القرآن معهم لا يفارقهم و لا يفارقونه بهم تنصرت امتى و بهم يمطرون و بهم يدفع عنهم البلاء و بهم يستجاب دعائهم قلت يا رسول الله سمهم لى قال: ابنى هذا و وضع يده على رأس الحسن(عليه السلام) ثم ابنى هذا و وضع يده

على رأس الحسين (عليه السلام) ثم ابن له سيولد في حياتك فراه مني السلام ثم تكمله  
اثنا عشر اماماً فقلت يا رسول الله سمّهم لى رجلاً رجلاً فقال : فيهم و الله يا اخابنى هلال  
مهدي امة محمد الذى يملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً و الله انى  
لاعرف من يبايعه بين الركن و المقام و اعرف اسماء آبائهم و قبائلهم.

که خدا مرا خبر داده بآن که دعای مرا در حق تو مستجاب فرموده و در حق شریکان  
تو که بعد از تو میباشند. (۱) عرض نمودم یا رسول الله شریکان من کیستند؟ فرمود آن  
کسانند که خدا اطاعت ایشان را قرین طاعت من ساخته، عرض کردم کیستند ایشان؟ فرمود  
آناند که حقتعالی فرموده: ای مؤمنان فرمان ببرید خدا را و فرمان ببرید رسول را و صاحب  
کاران از خودتان را «۱» (صاحب اختیاران خود را) عرض کردم یا نبی الله کیستند آنها؟  
فرمود اوصیاء بعد از من که متفرق نمیشوند تا وارد حوض کوثر شوند بر من  
هدایت کنندگان، هدایت شدگان، ضرر نمیرساندشان مگر هر کس که مکر با ایشان میکند و  
نه بی مددی هر که بایشان بی مددی نماید، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان نه جدا از ایشان  
می شود و نه جدا از آن می شود: ببرکت ایشان امت من نصرت کرده میشوند و بطفیل  
ایشان باران باریده میشوند، و بواسطه ایشان دفع بلا می شود، و بوسیله ایشان دعای امت  
مستجاب میگردد، عرض نمودم یا رسول الله اسامی ایشان را بفرما. فرمود تو یا علی پس  
پسرم این، و دست مبارک بر سر امام حسن (علیه السلام) گذارد، و باز فرمود پس پسرم  
این، و دست شریف بر سر امام حسین (علیه السلام) نهاد و باز فرمود پس همنام تو ای  
برادر من او آقای عبادت کنندگان است، پس پسر او محمد باقر و خازن وحی الهی است و  
زود باشد که متولد شود در زمان تو پس سلام مرا باو برسان، و زود باشد که محمد متولد  
شود در حیات تو یا حسین پس از جانب من سلامش بگو، بعد از آن کامل میکند خدا عدد  
دوازده امام را از اولاد تو تا مهدی، اسمش محمد است همان کسی که خدا پرمیکند ببرکت  
ظهور او زمین را از انصاف و عدل چنانچه مملو شده از جور و ظلم، (۱) بخدا قسم که من

میشناسمش ای سلیم در آنجا که بیعت با او می‌شود میان رکن و مقام و میدانم نامهای یوران او را و قبیله‌های هر یک را.

و ص ۵۰۵ ح ۳۴۹ فی باب ما کتبه الامام الرضا(علیه السلام) للمأمون من فرض الاسلام و شرایع الدین باسناده الی الرضا(علیه السلام) عن جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی قال : اوصی النبی(صلی الله علیه وآله وسلم) الی علی و الحسن و الحسین(علیهم السلام) ثم قال فی قول الله عزوجل : ﴿یا ایها الذین امنوا...﴾ قال : الائمه من ولد علی و فاطمه(علیهم السلام) الی ان یقوم الساعة.

و در جلد ۱ جامع الاحادیث ص ۱۳۰ از محمد بن شریح از حضرت صادق(علیه السلام) است که: «لولا ان الله فرض طاعتنا و ولايتنا و امر بمودّتنا - ما اوقفناکم علی ابوابنا و لادخلناکم بیوتنا انا و الله ما نقول باهوائنا و لا نقول برأینا و لا نقول الا ما قال ربنا اصول عندنا نکنزها کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم» و بر این مضمون با مختصر اختلاف روایات بسیاری آمده است.

موقعیت اولی الامر تنها بیان رسالتی رسول است که هرگز وظیفه نسخ احکام سنتی را نداشته. و در جامع الاحادیث ج ۱: ص ۴۳۶ به بعد روایات متواتره است که این ولایت سه بعدی را به طور انحصاری ثابت کرده که از جمله است:

ح ۹۶۲ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَمَعَهُ صَحِيفَةٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَذِهِ صَحِيفَةٌ مُخَاصِمٍ يُسْأَلُ عَنِ الدِّينِ الَّذِي يَقْبَلُ فِيهِ الْعَمَلُ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ هَذَا الَّذِي أُرِيدُ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَحَدُّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ تُقَرَّبَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِنَا وَ الْوَرَعُ وَ التَّوَاضُّعُ وَ اِنْتِظَارُ قَائِمِنَا فَإِنَّ لَنَا دَوْلَةً إِذَا شَاءَ اللَّهُ جَاءَ بِهَا.

اسماعیل جعفی گوید: مردی خدمت امام باقر(علیه السلام) رسید و نوشته‌ئی همراه داشت، حضرت فرمود: این نوشته مخاصم است که پرستش میکند از دینی که عمل در آن پذیرفته می‌شود، عرض کرد خدایت رحمت کند، همین را میخواستم. امام باقر(علیه

السلام) فرمود: گواهی دادن باینکه شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی‌شریک نیست و اینکه محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) بنده و فرستاده اوست، و اقرار نمودن به آنچه از جانب خدا آمده و ولایت ما خانواده و بیزاری از دشمن ما و گردن نهادن به امر ما و پرهیزگاری و فروتنی و انتظار قائم ما، زیرا برای او دولتی است که هر زمان خدا بخواهد با آن دولت می‌آید.

و روایات «بنی الاسلام علی خمس علی الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه» که ولایت را افضل از همه‌ی آنها دانسته ، مقصود از ولایت در آنها همین سه بعدیست که عرض شد.

چنانکه در خبر ۹۰۸ جامع الاحادیث ص ۴۳۷ عن ابی عبد الله(علیه السلام) یا ابا محمد ان الله افترض علی امه محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) خمس فرائض الصلاة و الزکاة و الصیام و الحج و ولایتنا فرخص لهم فی اشیاء من الفرائض الاربعه و لم یرخص لاحد من المسلمین فی ترک ولایتنا لا والله ما فیها رخصة.

ای ابا محمد! همانا خدا عزّ و جلّ پنج فریضه را حتمی ساخته است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت ما، و در مواردی چهار فریضه را بدیشان رخصت داده ولی به هیچ روی برای

هیچ یک از مسلمانان در ترک ولایت ما رخصتی داده نشده است، نه بخدا سوگند در ولایت ما رخصتی نیست.

و همچنین خبر مشهور «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» نیز امام معصوم را قصد می‌کند چنانکه در خبر ۱۰۱۸ عن احدهما قال لایکون العبد مؤمناً حتی يعرف الله و رسوله و الائمة (علیهم السلام) کلهم و امام زمانه و یرد الیه یرسلیم له ثم قال کیف يعرف الآخر و هو یجهل الاول؟

شما به تمامی احادیث باب ولایت جامع الاحادیث مراجعه کنید؛ خواهید دید که حتی اشاره‌ای هم درباره ولایت فقهاء ندارد و تنها ولایت را در انحصار رسول الله و دوازده امام (علیهم السلام) می‌داند و بس! و احادیث ۹۵۳ تا ۱۰۳۰ که ۷۷ حدیث است ولایت را در انحصار اینان نهاده است چنانکه در ۳۴ حدیث نورالثقلین ۱: ۴۹۷-۵۰۶ نیز همین‌طور است و در جامع الاحادیث ۱: ۴۶۱ و دعائم الاسلام ح ۱۰۷۷-۱۳۰۱ که ۴۶ حدیث است تنها ولایت ائمه مطرح است و بس. و برخی از روایات اهل تسنن نیز با این تواتر موافق است.

## احادیث سنی درباره اولی الامر

از جمله در **کفایة الخصام** ص ۳۶۴ چهارمین حدیثی را که درباره اولی الامر از طریق اهل تسنن آورده این است که: ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است به سند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که علی (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیدم در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در ایام عثمان با جماعتی که حدیث می‌گفتند و بالاخره ضمن احتجاجات و مناشدات خود به ایشان فرمود: انشدکم بالله یاد دارید هنگامی که آیه ﴿یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم ﴿ (نساء، ۵۹) و آیه ﴿انّما وليکم الله ... ﴿ (مائده، ۵۵) و آیه ﴿...أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجِئَةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ...﴾<sup>۱</sup>!

نازل شد مردم عرض کردند یا رسول الله آیا این آیات مخصوص بعضی از مؤمنین نازل شده یا عموماً در شأن همه‌ی مؤمنان آمده؟ فرمود: خدا به رسولش امر کرد که ولایت والیان امر را به ایشان اعلام کند و مانند نماز و روزه و زکات و حج آن را تفسیر نماید و در روز غدیر خم آن حضرت خطبه خواند و از جمله فرمود: «من كنت مولاهُ فعليّ مولاهُ» گفتند: بلی چنان بوده است.

و نیز ابن شهر آشوب از تفسیر مجاهد آورده است که این آیه در خصوص امیرالمؤمنین(علیه السلام) نازل شده هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آن حضرت را در مدینه جانشین خود گردانید، عرض کرد یا رسول الله مرا بر زنان و اطفال جانشین می‌کنی؟ فرمود: «اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى حين قال: اخلفني في قومي و اصلح» پس خدا فرمود: ﴿و اولی الامر منکم﴾ که علی(علیه السلام) را والی امت گردانید پس از او و هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را در مدینه جانشین خود گردانید خدای تعالی بندگان را به اطاعت و ترک مخالفت او امر کرد.

---

۱- یا پنداشتید که (از آزمون خدا) رها می شوید، حال آنکه خدا کسانی را از میان شما که جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده ی او و مؤمنان، محرم درونی اسرارشان نگرفته‌اند، هنوز نشانه‌ای نگذارد؟ (توبه، ۱۶)

و نیز ابن شهر آشوب از حسن بن صالح زیدی که فرقه‌ی زیدیه به او منسوبند از حضرت صادق (علیه السلام) در معنی این آیه آورده است که مراد ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند.

﴿اولی الامر منکم﴾ در رساترین تعبیرش فرمانداران الهی می‌باشند که پس از فرماندار وحی و رسالت، اینها فرمانداران تداوم رسالت در تمامی ابعادش هستند. که نه تنها اعلم به کل احکام شرعی و سیاست‌های رسالتی بوده‌اند بلکه از برخی اخبار آیندگان و معجزات و علوم لازم برای اداره حکومت اسلامی و نیز از بسیاری اعمال مردم به دلیل نصوصی از آیات قرآن، به عنوان شاهد، مطلع هستند.

این امر، امر تدبیر امت اسلام است چنانکه در آیه‌ی ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (اعراف، ۵۴) آمده با این اختلاف که امر رسول و اولی الامر تنها در بعد شرعی‌اش حاکمیت دارد و نه در بعد تکوینی و تشریحی که در انحصار خداست، بلکه همه‌ی امر، جمعاً در انحصار خداست ﴿بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾ (رعد، ۳۱) و رسول و اولی الامر تنها فرستاده‌ی خدایند برای ابلاغ احکام الهی و فرماندهی احکامی و سیاسی در جهت تأسیس دولت کریمه‌ی اسلامی.

اولی الامر همان شرع‌مداران معصوم (علیهم السلام) و حاملان و صاحبان اصلی شریعتند که به فرمان خدا رهبری امت به عهده آنان قرار گرفته است.

و امر به معنای دین نیز آمده که: «ثم جعلناک علی شریعةٍ من الامر فاتبعها» (جاثیه، ۱۸)

و پیش از آن نیز ﴿و آتیناهم بینات من الامر﴾ (جاثیه، ۱۷)

﴿سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴾ : گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد.» حال آنکه خدا پنهان کردن رازشان را می‌داند. (محمد، ۲۶)

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ﴾ : و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از [آی و میل] شما پیروی کند، به راستی دچار زحمت می‌شوید. (حجرات، ۷)

﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (حجرات، ۹).

و چون در آیه‌ی اولی الامر، طاعة الله و طاعة الرسول آمده مقصود از امر نیز «امر الله» و «شریعة الله» است که اولی الامر صاحبان «شریعة الله» اند که هر دو جنبه‌ی حکمی و سیاسی را داراست.

و در جمع، آیه‌ی ﴿اولی الامر منکم﴾ نصِ منحصر به فردی است که اطاعت اولی الامر را ملحق به اطاعت رسول می‌کند، و شاید سبب اینکه ﴿اطیعوا﴾ بین ﴿الله﴾ و ﴿الرسول﴾ فاصله شده ولی ﴿اولی الامر﴾ بلافاصله بعد از ﴿الرسول﴾ آمده برای این دو نکته است که اول اصالت و حیانی اطاعت از رسول مطرح است و دوم بیان منزلت اولی الامر، که اینان همانند رسولند و اطاعتشان همان اطاعت رسول است. و همان‌طور که ﴿من یطع الرسول فقد اطاع الله﴾، پس هر که اولی الامر را اطاعت کند، رسول الله را هم اطاعت کرده است. و چنانکه حکم رسول بما أراه الله است حکم اولی الامر نیز چنان است جز آن که آن به وحی و این به الهام است.

اهل تسنن که در ﴿اولی الامر منکم﴾، ﴿منکم﴾ را متعلق به مضاف الیه ﴿اولی﴾ - که ﴿الامر﴾ است - گرفته‌اند، می‌گویند: ﴿اولی الامر منکم﴾ صاحبان فرمان از [طرف] شما هستند، که این فرمان رهبری صادر از مردم است!!؟



ولی این شبهه ادبی از جهات زیرین لفظی و معنوی مورد اشکال است. از نظر لفظی چون بر مبنای قواعد نحوی، مضاف محور کلام است و نه مضاف الیه، و نیز «منکم» حال است پس نمی‌تواند متعلق به مضاف الیه: «الامر» باشد، در نتیجه «منکم» متعلق به عامل مقدر (کائن و مانند آن) است، یعنی متعلق به مضاف است که «اولی» می‌باشد. پس فقط این معنا صحیح است که «اولی الامر منکم»، فرمانداری از [جنس] خود شما می‌باشند، چنان‌که در رسول نیز همینطور است که «رسولاً من انفسهم» و «رسولاً منهم».

وانگهی الحاق اطاعت غیر معصومان به اطاعت معصوم (علیه السلام) تسویه‌ی مفضول و افضل است و این مساوی قرار دادن پایین‌تر با برتر، عقلاً و شرعاً باطل می‌باشد.

البته در اینجا «منکم» هر دوی رسول و اولی الامر را شامل می‌شود که فرستاده خدا و فرماندارانش همگی از خودتان هستند. و یکی از قرائن قطعی این تعلق به محذوف، آیه‌ی دوم اولی الامر است که: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ» طبعاً در زمان خود رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمانداران الهی از طرف خود رسولند نه از طرف مردم تا چه رسد که منحصر به آنان باشد.

و از نظر معنوی هم اگر اطاعت اولی الامر تعیین شده از طرف مردم، مانند اطاعت رسول واجب باشد؛ این خود انحصار بعد سوم اطاعت در انتخاب شدگان از طرف مردم است. به این معنی که اگر کسی فرماندار انتصابی الهی باشد واجب اطاعت نیست! پس با قائل شدن به انحصار بعد سوم اطاعت در اولی الامر غیر معصوم، طبعاً

اطاعت از حضرت امیر(علیه السلام) و سایر ائمه‌ی معصومین که انتصابی بوده‌اند و خوب ندارد!!

در حالی که اطاعت مطلقه‌ی اولی‌الامر که ممکن الخطا و العمد می‌باشند خود نقض طاعت الله است. و اختصاص ولایت مطلقه برای آنان به احکام سیاسی هم، دلیلی از کتاب و سنت ندارد.

و اگر گفته شود: «این ولایت مطلقه در احکام غیر سیاسی است، که تشخیص آن در انحصار فقهاست»!! نتیجه‌اش این است که دیگران به هنگام خطای فقیهان، نادانسته و ناخواسته به مخالفت با حکم الهی کشانده می‌شوند؛ آن هم با فرمان خدا که ﴿اطیعوا﴾!!

و نیز اگر گفته شود: «اطاعت مطلقه در انحصار زمامداران معصوم نیست»!، نتیجه‌اش این خواهد بود که آمران به معروف و ناهیان از منکر و پدران و شوهران و سایر کسانی که به شرط عدم تخلف از حکم خدا اطاعتشان واجب است نیز در هر حالی مشمول بعد سوم اطاعت مطلقه گردند!!

کاملاً واضح است که اطاعت از زمامداران غیر معصوم به دلیل عدم عصمت، اطاعت مشروطه است. و این اطاعت هم در انحصار آنان نیست. بلکه همه کسانی که به شرط عدم تخلف از حکم خدا، اطاعتشان واجب است، مشمول این اطاعتند. اطاعت مشروطه از اینان در ذیل اطاعت خدا و رسول و امامان(علیهم السلام) قرار دارد و برابر با اطاعت از معصوم نیست تا مشمول بعد سوم اطاعت گردد. زیرا بعد سوم اطاعت که ولایت مطلقه‌ی شرعی می‌باشد در انحصار ائمه‌ی معصومین(علیهم السلام) است.

و از همه اینها گذشته چگونه ممکن است همگی امت مأموریت یابند که از مطلق زمامداران اطاعت کنند و حال آن که در طول تاریخ اسلام به جز زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و مدتی کوتاه در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) تاکنون زمانی نیامده که حاکمی در همه ابعاد و یا حتی فقط رهبری مذهبی، از تمامی امت اعم از فقیه و غیر فقیه در جهات علم و تقوی، برتر و شایسته تر باشد.

و چگونه و با چه میزانی صحیح است که افراد برتر مأمور به اطاعت از شخصی شوند که در اثر خطا یا عمد گروهی از مردم و یا استبداد به زمامداری رسیده است؟!

هنگامی که ما آیات طاعت را در سراسر قرآن بررسی می‌کنیم، همه جا به جز آیه‌ی اولی الامر، دو بعدی است. پس آیا این خود قرینه‌ای نیست که بعد سوم در این جا تداوم همان بعد اطاعت مطلق از رسول است و نه اطاعتی که سر از مخالفت با حکم الهی برون آرد؟

و با آن که دوران رسول محدود است چرا همه آیات اطاعت پس از «الله» تنها رسول را مطرح نموده و سایر زمان‌های امت اسلام را منظور نکرده است؟ با آن که خطابات قرآن، جهانی و همه زمانی است.

و نیز می‌بینیم که در تمامی رسالتهای گذشته، بعد سوم مطلقاً هرگز به چشم نمی‌خورد. زیرا زمان‌های آن رسالت‌ها محدود بوده، و آن پیامبران هم از پی یکدیگر می‌آمده‌اند. که طبعاً اطاعت امامان پس از آنان موردی نداشته است.

و تازه اگر هم اختصاص ﴿اولی الامر﴾ به امامان معصوم (علیهم السلام)، توسعه یابد و این اولی الامر جدید! با چشم‌پوشی از تمامی ایراداتش، شامل فقهای عادل نیز گردد؛ هرگز اطاعت و ولایتشان مانند رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست. بلکه محدود به حدودی است که در این دفتر مورد بحث خواهد بود.

و چنانچه ﴿اولی الامر﴾ شامل غیر امامان معصوم باشد چون موقعیت رهبری امت مهمترین مسئولیت خطیر است لازم بود این اطاعت در غیر معصومین به طور مشروط و مقید یاد شود. در صورتی که نه در این آیه‌ی منحصر به فرد قیدی پیداست و نه در آیات دیگر. که این خود مهمل گذاشتن امر رهبری است و قابل اغماض نیست.

در صورتی که قرآن در مورد اطاعت والدین که خیلی کم‌اهمیت‌تر از اطاعت ﴿اولی الامر﴾ است قید آورده: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾: و اگر (هم) آنها علیه تو (همی) بکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، پس از ایشان اطاعت مکن (عنکبوت، ۸).

و اگر ﴿اولی الامر﴾ چنان اطلاقی داشته باشد، چرا حداقل جدای از رسول مطرح نشده که مثلاً: «و اطیعوا اولی الامر منکم»!

این ﴿اولی الامر﴾ در آیه ۵۹ سوره نساء، که اطاعتشان در اطاعت رسول مُدَعَّم و یکسان است هرگز اختلافی در ولایت امر ندارند و چنانکه اختلافی بین خدا و رسول؛ و رسول و اولی الامر نیست در بین خود آنان هم اختلافی نیست. و خطاب در ﴿إِنْ تَنَازَعْتُمْ﴾ تکرار همان خطاب در ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ است. بنابراین روی این خطاب به ﴿اولی الامر﴾ نیست.

و تنازع در اینجا در بین امت درباره‌ی ﴿اولی الامر﴾ است که آنان کیانند؛ و آیا حق جعل حکمی دارند یا نه؛ و روایاتی منسوب به آنها که خلاف کتاب و سنت است چه حکمی دارد؟ که قرآن مرجع همه این‌ها را الله و رسول دانسته است. البته مرجعیت سه بعدی خدا و رسول و ائمه (علیهم السلام) در هر دو مورد اتفاق و اختلاف احکامی است. ولی مرجعیت دو بعدی خدا و رسول تنها در مورد اختلاف در ولایت امر است.

ائمه معصومین (علیهم السلام) در احکام شرعی تنها روایت از رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌باشند. و در احکام سیاسی که مستحدث است، حکم آنان ﴿بما اراک الله﴾ است که به معنای الهام الهی است. اگر چه ﴿بما اراک الله﴾ درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به معنای وحی است، ولی اراده‌ی رسالتی احکام الهی که مستحدث نیست اصلاً در اختصاص رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) است. و سپس آنچه را که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) به ائمه معصومین (علیهم السلام) تعلیم فرموده، فرعاً توسط آن بزرگواران برای مردم بیان می‌گردد.

در این آیه نخست اطاعت سه گانه بر امت واجب شده چه در اموری که اتفاق داشته باشند و یا اختلاف، که اگر هم امت اسلامی بر امری شرعی یا سیاسی اتفاق کنند قابل تصدیق و پذیرش نیست. مگر آنکه رنگ طاعت الله و طاعت الرسول داشته باشد، ولی در مورد تنازع که این هم اعم از تنازع حکمی و سیاسی، فردی و اجتماعی است، تنها مرجع «الله و رسول» است.

و چرا در این جا ﴿اولی الامر﴾ مطرح نشده؟ شاید رمزش این باشد که اولی الامر همان تداوم رسالت رسول و همانند رسولند. و چنانکه اطاعت از رسول الله، طاعت الله است، اطاعت از اولی الامر نیز اطاعت از رسول الله است.

و ادامه‌ی آیه‌ی مبارکه: ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ ناظر به نتیجه این اطاعت مطلقه است. که خیریت امت اسلامی و گروه مؤمنان را تنها در گرو این اطاعت سه بُعدی قرارداده است. که این خود، نتیجه‌ی ایمان به خدای متعال و روز رستاخیز است: ﴿إِن كُنْتُمْ تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾ و چنان نتیجه‌ای در انحصار مصلحت مطلقه‌ی اطاعت مطلقه از خدا و رسول و ائمه است و بس.

و آیات گذشته و آینده‌ی این آیه نیز گواه روشنی است بر انحصار اولی الامر به شرع‌مداران معصوم که همچون رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) از هر گونه خطا و عمدی بر خلاف شریعت مصونند.

و می‌بینیم که قرآن در جای دیگر، مرجع اختلاف را تنها ﴿الله﴾ دانسته و حتی از رسول هم نامی به میان نمی‌آورد که: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أَنِيبُ﴾: و درباره‌ی هر چیزی اختلاف کردید، پس حکمش تنها به سوی خداست. این پروردگار من است. تنها بر او توکل کردم و تنها به سوی او پیاپی باز می‌گردم (شوری، ۱۰) که طبعاً رسول هم به دلیل این آیات کریمه، ملحق به الله است. و بر حسب این آیه، اولی الامر نیز ملحق به رسولند.

تاویل در اینجا هر دو بُعد مأخذ و نتیجه را دربردارد، هم مأخذ بودن الله و رسول خیر است و هم نتیجه این مرجعیت خیر است.

و شاید رمز این که در ردّ تنازع، اولی الامر مطرح نشده‌اند این است که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌تواند حکم جدیدی به وحی خدا صادر کند. ولی اولی الامر چنان حقی را هرگز ندارند. و تنها ولایت شرعی آنها در انحصار احکام کتاب و سنت است. مگر در احکام سیاسی جدید که نمونه‌ای آشکار از کتاب و سنت ندارد که فرعاً بر مبنای و الهام الهی برگرفته از رموز قرآن حاکمیت دارند. در اینجا اطاعت خدا یکی است و اطاعت رسول و اولی الامر هم سر جمع یکی است که اصل و فرع است.

و رمز دیگر این است که ﴿فی شیء﴾ شامل تنازع در مصداق اولی الامر نیز هست و این تنازع تنها با رجوع به کتاب الله و سنت رسول الله رفع می‌شود. چنانکه آیات و روایات خلافت به شایستگی آن را حل و فصل می‌کند.

و نکته بسیار جالب در این جاست که خدای سبحان فرمود: ﴿فان تنازعتم فی شیء﴾ پس قطعاً خطاب این آیه به اولی الامر نیست. زیرا کسانی که به امر خدا واجب‌الاطاعة می‌باشند، در شرع‌مداری تنازعی ندارند.

و چگونه می‌شود خدا امر به اطاعت کسانی کند که بین خودشان در ولایت امر منازعه داشته باشند؟ بلکه می‌بینیم تنازع امت درباره آنان است. که آیا اولی الامر فقط ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌باشند و یا اعم از آنها و یا خصوص دیگران؛ که البته کتاب الله و سنت رسول الله کار را یکسره کرده و ولایت مطلقه‌ی امر امت را در اختصاص امامان معصوم (علیهم السلام) نهاده است.

چنانکه در نور الثقلین جلد ۱، ص ۵۰۶، ح ۳۵ از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل است که: «تلا ﴿اطیعوا الله...﴾ فان خفتم تنازعاً فی الامر فارجعوا الی الله و الی

الرسول و الی اولی الامر منکم. ثم قال : کیف یامرهم و یرخص فی منازعتهم انما قال ذلك للمأمرین الذین قبل لهم : ﴿اطیعوا الله و اطیعوا الرسول﴾

امام باقر(علیه السلام) این آیه را چنین تفسیر فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ...﴾ از خدا فرمان برید و از رسول خدا و صاحب الامر خود و اگر از نزاع در چیزی ترسیدید آن را بخدا و رسول برگردانید و در باره آن به صاحب الامر رجوع کنید و سپس فرمود: چگونه خدا دستور به فرمانبری از آنها دهد و از سویی اجازه در اختلاف و نزاع به آنها دهد. این دستورات را به کسانی داده که دستور زیر را به آنها خطاب کرده: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

الرَّسُولَ﴾

و همچنین در نهج البلاغه (خطبه ۱۲۵) آمده است که امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمود: «و لَمَّا دَعَانَا الْقَوْمَ الِیْ اَنْ یَحْکُمَ بَیْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَکُنْ الْفَرِیقَ الْمَوْلَى مِنْ کِتَابِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ : ﴿فَان تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾ فرده الی الله ان نحکم بکتابه و رده الی الرسول(صلی الله علیه و آله وسلم) ان نأخذ بسنته فاذا حکم بالصدق فی کتاب الله فنحن احق الناس به و ان حکم بسنة رسول الله(صلی الله علیه و آله وسلم) فنحن اولاهم بها.»

چون این مردم ما را خواندند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که از کتاب خدا روی برگردانیم. همانا، خدای سبحان گفته است: «اگر در چیزی خصومت کردید، آن را به خدا و رسول بازگردانید». پس بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و بازگرداندن به رسول این است که سنت او را بگیریم. پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری کنند، ما از دیگر مردمان بدان سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول(صلی الله علیه و آله وسلم) گردن نهند، ما بدان اولی‌تریم.



و همچنین آن حضرت (علیه السلام) در عهدنامه مالک فرمود: «وارد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبہ علیک من الامور فقد قال الله لقوم احب ارشادهم «یا ایها الذین آمنوا...» فالرد الی الله الاخذ بمحکم کتابه و الرد الی الرسول الاخذ بسنته الجامعه غیر المفرقة»

و آنجا که کار بر تو گران شود و دشوار و حقیقت کارها نا آشکار، بخدا و رسولش باز آر، چه خدای تعالی مردمی را که دوستدار راهنمایی‌شان بوده گفته است «ای کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و صاحبان امر خویش را فرمان برید پس اگر در چیزی با یکدیگر خصومت ورزیدید، آنرا به خدا و رسول بازگردانید» و بازگرداندن به خدا گرفتن محکم کتاب او قرآنست. و بازگرداندن به رسول گرفتن سنت جامع اوست که پذیرفته همگانست!

و یکی از نکات اساسی که از آیات دو بعدی اطاعت و این آیه سه بُعدی - که بُعد سومش همان تداوم بعد دوم است - مستفاد می‌شود این است که تنها مصدر واجب الاتباع در شریعت، کتاب و سنت است. و دیگر جایی برای اجماع و عقل - در مخالفت با قرآن و سنت - و یا قیاس تمثیل و استحسان و استصلاح باقی نمی‌ماند. مگر آنچه موافق کتاب و سنت باشد و یا عقل مطلق (سلیم) و اجماعی که کشفی قطعی از سنت کند و حق هم همین است که مستند شریعت، معصوم باشد.

چنانکه در جامع الاحادیث در باب حجیة فتوی الائمة در احادیث ۱۰۲ الی ۳۱۰ که جمعاً ۲۰۸ حدیث است مختصراً چنین آمده که ائمه (علیهم السلام) اصحاب رأی و اجتهاد نیستند، فقط ناقل معصوم از کتاب الله و سنت رسول الله بدون کم و کاست هستند.

در هر صورت مرجع اصلی کتاب الله و مرجع فرعی مَتَّخَذَ از کتاب الله، سنت رسول الله است و از جمله اخبار دالّه بر این مطلب جوابیه‌ی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) است درز نامه‌ای که برای اهل اهواز مرقوم فرمودند.  
(البحار: ۲/۲۲۵ ح ۳)

و نیز ﴿فَان تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾ چنانکه شامل تنازع در امر ولایت بعد از رسول است، تنازع در جهت صدور روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) را نیز شامل است. که فلان حدیث قطعی الصدور از امام معصوم آیا از لحاظ تقیه وارد شده یا بر مبنای حق‌گویی بدون تقیه است؟ که طبعاً مصدر و محک اینگونه اختلافات کتاب و سنت قطعیه است که هرگز تقیه و مجامله در آنها راه ندارد.

و این ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ شامل همگی مؤمنین به این رسالت الهی است به استثنای رسول و اولی الامر که خود مورد اطاعت واجبه‌اند، پس ﴿تَنَازَعْتُمْ﴾ شامل اولی الامر نیست. و روی این اصل، تنازعی میان اولی الامر تحقق نخواهد یافت که معصومند و هرگز تنازعی ندارند.

فقط تنازع در ولایت امر، تعداد، اشخاص و احادیث آنان (علیهم السلام) مطرح است. که مرجعش تنها کتاب و سنت می‌باشد و بس. و اگر ﴿ان تَنَازَعْتُمْ﴾ شامل اولی الامر بود ذکرش در بُعد سوم جایی نداشت.

پس این ﴿اولی الامر﴾ که بلافاصله عطف به ﴿الرسول﴾ شده‌اند، و قیدی هم برای آنان مطرح نشده و از محور تنازع نیز برونند، و تنها در این آیه مورد لزوم اطاعتند، فقط ائمه‌ی معصومین «صلوات الله علیهم اجمعین» خواهند بود.

﴿ان تنازعتم فی شیء﴾ که شامل الله و رسول نیست و تنها راجع به اولی الامر و امور دیگر است خود حاکی از این رمز است که در تمامی آیات تنها اطاعت دو بعدی مطرحست، زیرا اطاعت اولی الامر در زمینه‌ای است که تقیه نباشد. و نیز اطاعت از آنها که به امر رسول است اطاعت از رسول است.

و اینکه گفته می‌شود وقتی ﴿اولی الامر﴾ به صورت جمع در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) حضور نداشته‌اند، و علی (علیهم السلام) هم در زمان رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ولی امر نبوده است پس چگونه ﴿اولی الامر﴾ در بعد سوم اطاعت برای امت قرار می‌گیرد؟

پاسخش این است که این آیه شالوده اصلی و ویژه‌ی دولت و زمامداری معصوم را در طول قرون اسلامی پایه ریزی کرده، و چنانکه ﴿الذین آمنوا﴾ تمامی مؤمنان به این رسالت را تا پایان جهان تکلیف دربر دارد، ﴿اولی الامر﴾ نیز فرمانداران در تمامی این بعد زمانی هستند. که در هر زمانی یکی از آنها پس از رسول عهده‌دار فرماندهی با چهره واقعی عصمت می‌باشد، و در زمان غیبت اطاعت اینان در انحصار دستوراتشان می‌باشد که در احادیث موافق یا غیر مخالف با قرآن آمده است.

و فقه‌های طراز اول اسلام با نیروی اجتهاد نظرات آنان را در اختیار ﴿الذین آمنوا﴾ می‌گذارند، و نه آنکه اطاعت این فقیهان به عنوان اولی الامر مطرح گردد و گمان شود مشمول آیه و اطاعت مطلقه می‌باشند!

و معترض باید بداند که ﴿اولی الامر﴾ نص در عموم نیست تا با اختصاص به دوازده نفر (علیهم السلام)، تخصیص اکثر مستهجن لازم آید! بلکه این آیه هم مانند

آیاتی است که امر به اطاعت پیامبران اولوا العزم می‌نماید که از اول محدود به پنج نفرند و در هر زمانی یکی از آنها مصدر ولایت عزم است.

فقه‌های بزرگوار اسلام در دوران غیبت و حضور معصوم (علیهم السلام) خودشان نیز از مصادیق ﴿الذین آمنوا﴾ می‌باشند که بایستی از ﴿اولی الامر﴾ اطاعت کنند، و برای تشخیص ﴿اولی الامر﴾ و احادیث آنان باید به کتاب و سنت مراجعه نمایند، که تنازع در این دو امر، بین فقه‌های اسلام چه از چند مذهب و یا از یک مذهب باشند بسیار بوده و هست، و تنها چیزی که قابل تنازع نیست، کتاب و سنت است و فقط کسانی که تنازعی میانشان متصوّر نیست رسول و اولی الامر می‌باشند و بس.

در اینجا که نخست اطاعت الله و سپس رسول الله مطرح است، ﴿اولی الامر﴾ طبعاً فرمانداران رسول و حاملان رسالت به امر خدا هستند و لاغیر. که اگر رهبر امتی بگوید از من و نخست وزیرم و فرمانداران پیروی کنید هرگز به این معنی نیست که هر کسی به هر وسیله درست یا نادرستی فرمانداری کند واجب الاطاعة است! بلکه مقصود فرماندارانی هستند که فرمانداریشان تداوم همان فرمان اول است. که هر سه بعد اطاعت در حقیقت همان بعد اول می‌باشد.

و اگر ﴿منکم﴾ بر خلاف ادله گذشته به امر تعلق می‌داشت یعنی فرمانداران مردم که فرمانشان از طرف خود مردم صادر شده، بعد سوم اطاعت بودند، لازم بود شروط این تحویل فرمان به تفصیل در این آیه و یا آیات دیگر بیان گردد، که اهمالشان اهمالی است خطرناک در زمامداری همیشگی اسلامی.

و نیز چگونه ممکن است فرمانی که به وکالت از طرف خود مردم به فرماندار محول شده - که اینها اصلند و او فرع - پس از تحویل، معکوس شده و این فرماندار واجب الاطاعه شود.

وانگهی این چه فرمانی است که به حکم خدا واجب الاطاعه است، حال آنکه نه مردم معصومند و نه این که فرمان خدا به آنها محول شده تا به هر که خواهند واگذار کنند؟!

و آیا با این همه ادله و قرائن قطعی بر اختصاص **«اولی الامر»** به شرع‌مداران معصوم (علیهم السلام) باز هم جای این اصرار و پیگیری است که فقهای اسلام نیز مشمول اولی الامرند!

ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت مستلزم این نیست که فقهاء مشمول آیه اولی الامر باشند تا همان منصب ولایت شرعی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) را بی‌کم و کاست دارا باشند. و تنها چیزی که می‌تواند در زمان غیبت، عدم عصمت در رهبران دولتهای اسلامی را به طور نسبی جبران نماید شورای شایسته میان شرع‌مداران عادل و فقیه و سیاستمدار است که گروهی طراز اول از میان خود را برای شورای رهبری انتخاب نمایند.

---

۱- پاورقی هنگام ویرایش کتاب: با وجود اسناد معتبری که بر اختصاص آیه اولی الامر به ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل کردیم، جای بسی تعجب و تأسف است که آقای خمینی در مورخه ۱۳۵۸/۶/۲ گفته است: «اولی الامر، امروز دولت ما و ما هستیم»!! (صحیفه، ج ۹، ص ۳۳۶)

بنابر این عدم مشمولیت آیه اولی الامر نسبت به فقهای عادل مستلزم عدم استحقاق رهبری آنان نیست بلکه آنها در غیبت حضرت ولی الله الاعظم صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آباءه الطاهرین شایسته ترین و بایسته ترین زمامداران مسلمین می باشند، ولی تفاوت این جاست که فقهای اسلام ولایت شرعیه رسول و ائمه (علیهم السلام) را که اولویت بر اموال و انفس مسلمین است ندارند، و تنها ولایت واجب الاطاعة غیر مطلقه را آن هم در حکومت شورائی دارند و بس<sup>۱</sup>.

---

۱- در رابطه با شأن نزول آیه اولی الامر درباره امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و ائمه اهل البيت (علیهم السلام)، کتاب ملحقات احقاق الحق در ج ۱۴ ص ۴۲۴ اضافه بر کتب شیعه، فهرستی از کتب اهل تسنن را به شرح زیر آورده است:

«ابی حیان الاندلسی فی تفسیر البحر المحیط ۳: ۲۷۸ و النیشابوری فی تفسیره ۵: ۷۶ و المیر محمد صالح الکشفی الترمذی فی مناقب مرتضوی ص ۵۶ و ابوبکر بن مؤمن الشیرازی فی رساله الاعتقاد و الشیخ سلیمان القندوزی فی ینابیع الموده ص ۱۱۶».

و نیز مؤلف احقاق الحق در ج ۲ ص ۵۰۳ نقل می کند از «الحاکم ابو عبید الله النیشابوری فی معرفه علوم الحدیث ص ۱۰۲ و الطبرانی فی الاوسط و ترجمان القرآن ص ۹۳۰ و تفسیر فتح البیان و الحقانی فی تفسیره ج ۳ ص ۳۰ و ابن المغازلی فی المناقب و الحمونینی فی درر السمطین و ابو نعیم فی نزول القرآن فی امیرالمؤمنین و الثعلبی و رزین فی الجمع بین الصحاح الستة و الرازی فی تفسیره ج ۱۲ ص ۲۰ و موفق بن احمد و البیضاوی فی تفسیره و الکنجی الشافعی فی کفاية الطالب ص ۱۶۰ و محبی الدین العربی فی تفسیره و محب الدین الطبری فی ذخائر العقبی ص ۱۰۲ و فی الرياض النضرة ص ۲۰۶ و سبط ابن الجوزی فی التذكرة ص ۲۰۸ و السیوطی فی لباب العقول فی اسباب النزول ص ۹۰ و

در اینجا آیاتی را که از موارد استدلال در این بحث است می‌آوریم.

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ \*  
الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو

الْأَلْبَابِ﴾ : و کسانی که خود را از طغیانگران بسی دور داشته‌اند، [که] آنان را بپرستند، و

به سوی خدا بازگشته‌اند، تمام مژده برای آنان است. پس بندگانم را بشارت ده \* کسانی که به سخن [حق] گوش فرا می‌دهند، پس بهترینش را پیروی می‌کنند. اینانند که خدا هدایتشان نموده، و ایشانند، [هم] اینان صاحبان عقل خالص. (زمر، ۱۸-۱۷)

و چون رأی شورای فقها در صورت اتفاق و یا رأی اکثریت آنها در صورت

اختلاف بدون شک قول احسن است که به واقعیت نزدیک تر است، در نتیجه تا

جایی که امکان پیروی از رأی شورای فقها هست، یک فقیه - هر اندازه هم شرایط

مرجعیت و رهبری در او قوی و کامل باشد - نمی‌تواند جانشین ائمه (علیهم السلام)

در دو بعد رهبری دینی و سیاسی باشد، بلکه این تنها رأی شورای فقهاست که پس

از رأی معصوم، احسن القول است.

آیه شوری از اختصاصات بایسته مؤمنین ﴿**امرهم شوری بینهم**﴾ را مطرح فرموده،

و ﴿**شوری**﴾ از «شور» به «شار العسل» برمی‌گردد که جدا کردن عسل از موم‌هاست

---

الهیتمی فی مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷ و العلامه الهندی فی منتخب کنز العمال و الشبلنجی فی نور

الابصار ص ۱۰۵ و الشوکانی فی فتح الغدیر ج ۲ ص ۵۰» که همه آنان تصریح کرده‌اند که آیه اولی

الامر اختصاص به ائمه اهل البیت (علیهم السلام) دارد.

تا غسل صاف بدست آید. پس ﴿شوری﴾ که صیغه مبالغه است، خالص‌ترین بررسی است.

حال آیا امری مهمتر و شایسته و بایسته‌تر از ولایت امر مسلمین و رهبری دو بعدی کشور اسلامی وجود دارد، تا مورد شور فقیهان طراز اول قرار گیرد؟ در پیروی از رأی شورای صحیح فقها، هم وحدت بین مسلمین محفوظ‌تر می‌ماند و هم این رأی، دوام بیشتری دارد زیرا با مرگ بعضی از اعضای شوری، تحولی در کشور اسلامی ایجاد نمی‌گردد بلکه به جای آنها افرادی دیگر با اکثریت آراء ضمیمه شوری می‌شوند، و اختلافات در اعلمیت‌ها و برتری‌های دیگر هم در جریان شوری ادغام می‌گردد و به کلی چهره فردگرایی و بالاخره استبداد از بین می‌رود، و از همه مهمتر خطاهای فتوایی و سیاسی خیلی کمتر می‌شود و خطرات سیاسی که نتیجه اشتباهات یک رهبر است جای خود را به کاردانی‌های سیاسی می‌دهد.

اهمیت شوری از نظر اسلام به قدری است که پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بدون آنکه هرگز نیازی به مشورت داشته باشد ماموریت می‌یابد که با مسلمین مشورت کند:

﴿فِيمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَئِن تَ لَّهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَ اَنفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ﴾ : پس (ای پیامبر!) به (برکت) رحمتی از خدا برایشان نرم خو (و پر مهر) شدی

و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامونت پراکنده می‌شدند. پس از آنان در گذر و [از خدا] برایشان پوشش بخواه و در کار [جنگ] با آنان مشورت کن پس هنگامی که [بعد



از مشورت، خودت] تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، به راستی خدا توکل کنندگان را دوست دارد. (آل عمران، ۱۵۹)

شوری قابل تقلید و اعتماد است ولی اجتماعات منقول، شهرت‌ها و ادله‌ی عقلی در صورتی که خلاف قرآن باشد هرگز قابل اعتماد یا تقلید نیستند و نه تنها حجیت اجتماع مخالف قرآن و مطلق عقل تا چه رسد قیاس تمثیل از قرآن مستفاد نیست بلکه انحصار ادله شرعی در کتاب و سنت آنها را طرد می‌کند. و در احادیث معصومان (علیهم السلام) نیز هرگز حجتی به جز کتاب و سنت مطرح نیست. مشورت دارای یکی از سه بعد ذیل است:

۱- تنها مشورت کننده از رأی مشاور کمک می‌گیرد و استفاده می‌کند که این قسم مشورت طبعاً برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نبوده زیرا رأیش تنها بر اساس وحی است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ و هرگز از [سر] هوا [ی نفس، یا عقل یا مشورت] سخن نمی‌گوید \* آن [گفتار و کردار، چیزی] نیست جز وحیی که [به او] وحی می‌شود. (نجم، ۴-۳)

۲- در مشاوره، مشورت کنندگان از یکدیگر استفاده می‌کنند. و این هم با ساحت قدسی رسالت سازگار نیست زیرا پیروی آن حضرت در انحصار وحی است.

۳- مشاور تنها معلم و مربی طرف مشورت است، که با سبک مشورت استعداد وی را بروز داده و او را به طریق گفتمان با پای برهان، پا به پای خود به هدف اصلی می‌رساند که مشورت‌های رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) اینگونه بوده است و این مشورت کاری نمایشی نیست بلکه بهترین روش آموزش و پرورش را دربر دارد.

و اضافه بر سایر آیات که دو قسم اول مشورت را برای رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نفی می کند ذیل همین آیه ی شوری: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ ، عزم و تصمیم در پایان مشاوره را در اختصاص رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نهاده است.

البته درباره شوری به طور خاص دو آیه نازل شده است که یکی مرتبط با شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و دیگری مربوط به مؤمنین است.

مشورت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) در ﴿شاورهم فی الامر﴾ مطرح است و این که رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) مامور به مشاوره با مسلمین شد وجهش هرگز در این نیست که برای استفاده از آنها باشد. بلکه وجوه اصلی این مشاوره: ۱- افاده (فایده رساندن) است ۲- به حساب آوردن شخصیت آنان ۳- به حرکت انداختن افکارشان ۴- به دست آوردن مقدار استعدادشان ۵- راهنمایی آنان در صورت خطا و ۶- این که مشاوره سنتی دائمی در بین مسلمین شود.

پس این مشورت با شکست خوردگان در «أحد» که گنهکار هم بودند خود نرمشی است که نیروی ثبات قدم را به آنان باز می گرداند که با این شکست مأیوس نشوند بلکه با امید تازه آماده پیروزی بعدی گردند. پس این ﴿شاورهم﴾ با قشون شکست خورده به تقصیر، خود سیاسی رحمانی است برای بازگشت به صحنه و آمادگی برای ادامه مبارزه.

... اینان که با شکست در جنگ احد بایستی توبیخ می شدند به عکس مورد لطف قرار گرفتند، یعنی حالا که شکست خورده و پشیمان شده اند اگر چه با امر دفاعی تو مخالفت کرده اند ﴿فاعف عنهم﴾ (از آنان درگذر) و چون امر تو به امر الهی بوده

پس در حقیقت با خدا مخالفت کرده‌اند ﴿و استغفر لهم﴾ (برای آنان [از خدا] پوشش [بر گناه] بخواه) و نیز با آنکه با رأی قاطع تو مخالفت کرده و ضررش را هم دیدند ﴿و شاور هم فی الامر﴾ (با آنان در امر [دفاع] مشاوره کن) که این مشاوره به آنها می‌فهماند که باید در پرتو مشورت با رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نیرو گیرند تا شکست نخورند.

و البته ﴿اذا عزم﴾ خود دلیلی است قاطع که «عزم در امر مورد مشورت» در هر صورت در اختصاص رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است و چون عزم (تصمیم) آن حضرت نیز بر مبنای وحی است در صورت مخالفت شوری، وحی مقدم خواهد بود!

در اینجا حدیثی در توضیح دو آیه شوری می‌آوریم که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «من استبد برأیه هلك و من شاور الرجال فی امورها شارکها فی عقولها»: هر که خود رأی گردید به هلاکت رسید، و هر که با رادمردان در کارهایشان مشاوره کرد در خرد آنان مشارکت نمود. (نهج البلاغه: حکمت ۱۶۱)

## ولایت مطلقه معصوم (علیه السلام)

و

### ولایت مشروطه فقیه

تنها امتیاز ولایت معصوم از فقیه این نیست که معصوم دارای عصمت علمی و عملی است و از درجات معنوی برخوردار است، بلکه اضافه بر این، ولایت شرعی

معصوم، ولایت شخصی و مطلقه است ولی ولایت ولی فقیه محدود و شورایی می‌باشد.

فقیه دارای سه منصب افتاء و قضاء و رهبری سیاسی است، در افتاء و رهبری سیاسی که هر دو مربوط به تمامی امت است راهی درست به جز شورای فقیهان درجه‌ی اول نیست، و در منصب قضاء نیز این شورا است که خطاهای قضاوت را تقلیل می‌دهد و قاضی را در موارد خطا از اتهام خود رأیی و جانب داری و خودکامگی به دور می‌سازد.

و چنانکه ولایت معصوم که اولویت مطلقه است قابل تفویض نیست ولایت فقهاء نیز تفویض پذیر نمی‌باشد، همانطور که ایمان و عقل و علم و سایر اختصاصات فردی انسان تفویض بردار نیست.

ما نه از کتاب و نه سنت دلیلی قاطع و حتی مظنون بر ولایت مطلقه فقیه به معنی اولویت بر کل نوامیس مسلمین نداریم آیه نساء ولایت به معنی اولویت را در انحصار رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و وصی اش علی (علیه السلام) قرار داده و آیه مائده این ولایت را به یازده امام دیگر سرایت داده است.

و اما در روایات ؛ حتی اگر هم درباره ولایت مطلقه فقهاء به معنای اولویت بر همه نوامیس مؤمنین روایاتی داشته باشیم چون بر خلاف کتاب است قابل قبول نیست، زیرا چنان نیست که قرآن اولویت مطلقه را برای رسول و ائمه (علیهم السلام) ثابت کرده ؛ ولی منافات با غیر آنها نداشته باشد. زیرا که حصر است و قابل تعدی به غیر معصوم نیست. و روایات هم مطلقاتی بیش نیست که تنها اصل ولایت را برای فقهاء ثابت می‌کند و نه اولویت مطلقه بر کل نوامیس مؤمنین را.

و بالاخره مجموعه آیات ﴿النبي اولى...﴾ ، ﴿انما وليكم الله...﴾ ، ﴿اطيعوا الله...﴾ و ﴿بلغ ما انزل اليك...﴾ اولويت مطلقه را در انحصار رسول الله (صلی الله عليه وآله وسلم) و معصومان (عليهم السلام) قرار داده و قابل واگذاری به ديگران نيست. و اما روايات مورد استدلال بر ولايت فقهاء:

از جمله : ۱- «ان العلماء ورثة الانبياء...»<sup>۱</sup> و ۲- «ان العلماء امناء الرسل» و ۳- «مجارى الامور بيد العلماء الامناء على حاله و حرامه» و ۴- «علماء امتى كانباء بنى

۱- بحار الانوار ج ۱: ۱۶۴ بسند عن الصادق (عليه السلام) عن ابيه عن آبائه قال قال رسول الله (صلی الله عليه وآله وسلم) مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًى بِهِ وَإِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْهُوتُ فِي الْبَحْرِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطَّةٍ وَافِرٍ.

رسول خدا (صلی الله عليه وآله وسلم) فرمود: هر که در جستجوی دانشی راهی را پیماید، خدا او را در راهی به سوی بهشت حرکت دهد. پس به راستی که فرشتگان پره‌ای خود را برای طالب علم بگسترانند از پسند او و براستی همانا برای طالب علم آموزش جوید هر که در آسمان و زمین است تا برسد بماهیان دریا و فضل عالم بر عابد چون فضل ماه است بر سایر اخترها در شب چهارده و براستی علماء وارثان پیغمبرانند زیرا پیغمبران دینار و نه درهمی به ارث ندادند ولی علم را بارت دادند هر که از آن اخذ کند بهره فراوانی گرفته است.

علماء وارثان پیامبرانند؛ زیرا پیامبران درهم و دینار به ارث نگذاشتند، بلکه احادیثی از خویش بر جای نهادند. پس، هر کس چیزی از این احادیث را بیاموزد، بهره‌ای فراوان برده است؛ بنا بر این، بنگرید که دانش خود را از چه کسی فرا می‌گیرید.

اسرائیل» و ۵- «اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جائوا به» و ۶- مقبوله‌ی عمر بن حنظله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً...» و ۷- توقیع مروی در کمال الدین و کتاب الغیبه و احتجاج طبرسی که در جواب مسائل اسحاق بن عمار است که «اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله».

که اولاً در حدیث اول، «وراثت» ارث بردن عصمت از معصوم نیست تا نتیجه‌اش اولویت مطلقه باشد.

در حدیث دوم هم امناء الرسل بودن امانت در نقل [علم، حدیث، سنت، سیره و...] است که این علما خیانت نمی‌کنند و این منافات با اشتباه ندارد که مثلاً عدم عرضه احادیث بر قرآن از اشتباهات بوده است. و امین هم لزوماً تمامی شخصیت مؤتمن را ندارد.

در حدیث سوم: مجاری امور که به دست علماء است برای علمای معصوم (انبیاء و ائمه (علیهم السلام)) مطلق، و برای علمای غیر معصوم غیر مطلق است.

در حدیث چهارم و پنجم: «اعلمهم بما جائوا به» و «علماء امتی» فقط ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند. و آیا مثلاً سید مرتضی و شیخ مفید (رحمهما الله تعالی) همانند حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهم السلام) می‌باشند؟!

در حدیث ششم: «جعلته علیکم حاکماً» دلیل بر عصمت حاکم شرع نیست تا ولایتش مطلق باشد.

و بالاخره در حدیث هفتم: «حجتی علیکم» نیز دلالتی بر ولایت مطلقه ندارد. چون این حجت از طرف امام، بیانگر حکم و قول معصوم (علیه السلام) است و نه اینکه خود معصوم باشد.

حال آیا با این ابهامات و اطلاقات می‌توان در مقابل نصوص کتاب استدلال کرد که حتی اگر نصوص متواتره‌ای هم در روایات می‌داشتیم نمی‌توانست در مقابل حصر قرآن نسبت به ولایت مطلقه معصومین (علیهم السلام) استقامتی داشته باشد. و اصولاً در روایات لفظ «ولی» یا «اولی» بر فقهای اسلام اطلاق نشده، مگر ولایت ایمانی که بین تمامی مؤمنین نسبت به یکدیگر با درجاتش، از شرائط ایمان است.

## حکومت صالحان

جای شک نیست که در زمان غیبت کبری حاکمیت در هر سه بعد قضاوت، فتوا و رهبری سیاسی در انحصار فقیهان است که بر مبنای شوری حکومت کنند، ولی اختلاف در اینجاست که آیا ولایت شرعی‌ی آنان همانند ولایت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان (علیهم السلام) می‌باشد؟ که منکر ولایت فقیه، ولایت مطلقه را منکر است، و نه اصل حاکمیت فقیهان را که هرگز جای هیچ گونه تردیدی نیست.

و از این هم گذشته، معصومان (علیهم السلام) که آنچنان ولایتی داشته‌اند با مردم به گونه‌ای رفتار می‌کردند که همچون رفتار پدر با فرزند و برادر با برادر بود. و هرگز نشد که اضافه‌ی ثروت کسی را مصادره کنند و به دیگری که فقیر است بدهند، و مطالعه در سیره‌ی رسالت و امامت به خوبی این حقیقت را بازگو می‌کند.

ولایت فقیهان در امور حسبیه و در مورد یتیمان، دیوانگان، سفیهان و مانندشان جای تردید ندارد. فقط ولایت عمومی آنان که به معنی اولویت مطلقه باشد هرگز دلیلی ندارد بلکه تمامی نصوص ولایت، آن را طرد و نفی می‌کند.

ولایات اسلامی، اعم از ولایت علمی، عقیدتی، اخلاقی، عملی، سیاسی و غیره است یعنی هر افضلی نسبت به سایرین با شرط عدالت ولایت دارد و این به معنی اولویت مطلقه نیست بلکه به معنی کارداری و کمک است.

موقعیت علماء در اعصار حضور و غیبت در احادیث اسلامی مشخص است و هرگز منصب شرعی آنها مانند معصومین (علیهم السلام) نیست. در این جا حدیثی را درباره ولایت ائمه (علیهم السلام) می‌آوریم:

سفینه البحار ۲: ۶۹۱ و اعلم بانک لا تكون لنا و لیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک وقالوا: انک رجل سوء لم یحزنک ذلک ، ولو قالوا : انک رجل صالح لم یسرک ذلک ، ولكن اعرض نفسك على کتاب الله ؛ فإن كنت سالکا سبیلہ ، زاهدا فی تزہیدہ ، راغبا فی ترغیبہ ، خائفا من تخویفہ ، فاثبت وأبشِرْ ؛ فإنه لا یضرک ما قیل فیک ، وإن كنت مبائنا للقرآن فماذا الذی یغرک من نفسك؟! إن المؤمن معنی بمجاهدة نفسه لیغلبها علی هواها ، فمرة یقیم أودها ویخالف هواها فی محبة الله ، ومرة تصرعہ نفسه فیتبع هواها فینعسه الله فینتعش ، ویقبل الله عثرته فیتذکر ، ویفرغ إلى التوبة والمخافة فیزداد بصیرة ومعرفة لما زید فیہ من الخوف ، وذلك بأن الله یقول : «إن الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون».



بدان که تو دوست ما نخواهی بود، مگر آنگاه که اگر همه همشهریانت بر ضدّ تو همصدا شوند و بگویند: تو مرد بدی هستی، مایه اندوه تو نشود و اگر همه گویند: تو مرد خوبی هستی، این سخن تو را شاد نسازد. بلکه خودت را با آنچه در کتاب خداست بسنج، اگر دیدی پوینده راه آن هستی، از آنچه پرهیز داده است می پرهیزی، به آنچه ترغیب کرده است راغبی و از آنچه ترسانده است می ترسی، پس استوار و شاد باش؛ زیرا آنچه درباره تو گفته شده است، به تو زیانی نمی رساند. اما اگر دیدی از قرآن جدایی، دیگر چرا باید خودت را بفریبی؟! به راستی که مؤمن همواره در کار مبارزه با نفس خویش است، تا بر هوا و هوس آن چیره آید؛ یک بار او نفس خود را از کجی و انحراف به راستی می آورد و به خاطر محبت به خدا، با هوای نفس مخالفت می ورزد و یک بار هم نفسش او را بر زمین می افکند و در نتیجه، پیرو هوس آن می گردد. اما خدا دستش را می گیرد و بلند می شود و خدا لغزش او را می بخشد و مؤمن به خود می آید و به توبه و ترس از خدا پناه می برد و بر اثر افزایش ترسش [از خدا] بر بینش و معرفت او افزوده گردد. دلیلش هم این است که خدا می فرماید: «به راستی کسانی که [از خدا] پروا کردند، هنگامی که [وسوسه‌ای بس نزدیک، از] گروهی گردنده [پیرامون قلب] از [سپاه] شیطان به ایشان رسد [خدا را] بسیار به یاد آرند، پس آنگاه [از] بینایان‌اند.»\*

ما معتقدیم تقلید اعلم واجب است و تنها شورای فقها، اعلم است و بس. و چنانکه در بحار الانوار (۱: ۱۶۷) آمده:

سئل امیر المؤمنین (علیه السلام) عن اعلم الناس قال : من جمع علم الناس الی علمه : امام علی علیه السلام - در پاسخ به این سؤال که داناترین مردم کیست؟ - فرمود : کسی که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید.\*

و در همان مصدر (۱: ۱۷۱) حدیث ۲۴: قال (صلی الله علیه وآله وسلم) فی حدیث حول فضیلة العلم: «...یرفع الله به اقواماً فیجعلهم فی الخیر قادةً تقتبس آثارهم و ینتدی بأفعالهم و ینتهی الی رأیهم و ترغّب الملائكة فی خلتهم...»

و بسبب علم خدا مرتبه قومی را بلند میکند و ایشان را راهنمای مردم به سوی خیر میگرداند تا مردم متابعت آثار ایشان کنند و اقتدا بافعال ایشان نمایند، و ملائکه رغبت مینمایند بدوستی و محبت ایشان.

و همان (۱۷۷:۱) حدیث ۵۴: «غوالی اللثالی قال النبی صلی الله علیه و آله طلب

العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة»

و در همان (۱۸۷:۱) عن کمیل بن زیاد خَرَجَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَأَخَذَ بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ وَ جَلَسَ وَ جَلَسْتُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ يَا كَمِيلُ احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِي وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَيَّ سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَ يَبْقَى يَا كَمِيلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزُكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ يَا كَمِيلُ مَحَبَّةُ الْعَالِمِ دِينٌ يَدَانُ بِهِ تُكْسِبُهُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُخْدُوتَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ فَمَنْفَعَةُ الْمَالِ تَزُولُ بِزَوَالِهِ يَا كَمِيلُ مَاتَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ هَاهُ وَ إِنْ هَاهُنَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةٌ بَلَى أَصَبْتُ لِقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ فِي الدُّنْيَا وَ يَسْتَنْظِرُ بِحُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ بِنِعْمِهِ عَلَى عِبَادِهِ لِيَتَّخِذَهُ الضُّعْفَاءُ وَ لِيَجِدَهُ مِنْ دُونِ وَلِيِّ الْحَقِّ أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْعِلْمِ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْوَالِهِ يَقْدَحُ الشَّكَّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبُهَةِ آلا لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ فَمَنْهُومُ بِاللَّذَاتِ سَلِسُ الْقِيَادِ أَوْ مُغْرَى بِالْجَمْعِ وَ الْإِدَاخَارِ لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ أَقْرَبُ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِنَا تَبْطُلُ حُجَجُ

اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ وَكَمْ وَ أَيْنَ أَوْلِيكَ الْآقِلُونَ عَدَدًا الْأَعْظُمُونَ خَطَرًا بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ حَتَّى يُوَدِّعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ فَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَنُوا مَا اسْتَوَعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى يَا كَمِيلُ أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ هَايَ هَايَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ:

کمیل بن زیاد می گوید: علی بن ابی طالب (علیه السلام) نزد من آمد و دستم را گرفت و مرا به صحرا برد و نشست و من هم نشستم، آنگاه سرش را به سوی من بلند کرد و فرمود: ای کمیل، آنچه با تو می گویم به یاد داشته باش، مردم سه دسته اند: دانشمند الهی و طالب علمی که در راه نجات است و فرومایگان پست که پیر و صدای خرانند، آنها با هر بادی حرکت می کنند و با نور علم خود را روشن نکرده اند و به پایه ای محکم پناه نبرده اند.

ای کمیل، علم بهتر از مال است، چون علم تو را مواظبت می کند ولی تو باید مواظب مال باشی، مصرف کردن، از مال می کاهد ولی بخشیدن علم آن را نمو می دهد.

ای کمیل، دوست داشتن عالم آیینی است که با آن اطاعت (خدا) به عمل می آید و تو آن را به دست می آوری و آن همان پیروی از او در حال حیات و تعریف از او پس از مرگ اوست. منفعت مال با از بین رفتن آن زائل می شود، ای کمیل، ثروت اندوزان مرده اند، بدن های آنان از میان رفته ولی خاطره آنان در دل ها باقی است.

آه! در اینجا- و به سینه اش اشاره کرد- دانش انبوهی است، کاش برای آن حاملانی می یافتیم، آری؛ کسی را یافته ام که زود می فهمد ولی مورد اطمینان نیست، دین را به عنوان ابزاری برای دنیا به کار می برد و با حجت های خدا بر خلق او و با نعمت های خدا بر بندگان او بزرگی می فروشد، تا ضعیفان او را به جای امام بر حق، تکیه گاه خود قرار بدهند.

یا کسی که تسلیم حاملان علم است ولی بینشی در پیرامون علم ندارد و با نخستین شبهه ای که عارض می شود شک به دلش می افتد، آگاه باشید که نه این و نه آن. یا کس دیگری که به دنبال لذت هاست و اختیار خود را به شهوت داده است، یا کسی که در

ثروت‌اندوزی افتاده است، این دو از پاسداران دین نیستند و بیشتر به چارپایان چرنده شباهت دارند، این چنین علم با مرگ دارندگانش می‌میرد.

خدا! آری، زمین از قیام‌کننده‌ای که حجت باشد خالی نمی‌ماند که یا آشکار و یا از ترس پنهان است، تا حجت‌ها و بینه‌های خدا باطل نگردد، آنان تعدادشان چقدر است و کجایند؟ آنان از نظر تعدادانکند و از نظر مقام بزرگوارند، خدا به وسیله آنان حجت‌های خود را نگه می‌دارد تا آن را به همانندهای خود بسپارند و آن را در دل‌های آنان بکارند، علم آنان را به حقایق امور رسانیده است و به اوج یقین رسیده‌اند و آنچه را که خوشگذرانان دشوار می‌شمارند، آسان یافته‌اند و به آنچه نادانان از آن می‌ترسند انس گرفته‌اند، با بدن‌هایی در دنیا هستند که ارواح آنها با جایگاهی والا پیوند دارد، ای کمیل، آنان خلیفه‌های خدا و دعوت‌کنندگان به دین او هستند، آه آه! سخت اشتیاق دیدنشان را دارم، و بر خود و شما از خدا طلب آموزش می‌کنم.

احادیث درباره این که هیچکس به جز معصوم مطلق نیست و اولویت مطلقه ندارد :

بحار الانوار (۸۳:۲) حدیث ۵: عن الثمالی قال قال ابو عبدالله (علیه السلام) إِيَّاكَ وَ الرَّئِيسَةَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَا الرَّئِيسَةُ فَقَدْ عَرَفْتُهَا وَ أَمَا أَنْ أَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَمَا ثَلَاثًا مَا فِي يَدِي إِلَّا مِمَّا وَطِئْتُ أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فُتَصَدِّقُهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ.

ابو حمزه ثمالی گفت: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: از ریاست بپرهیز و از راه افتادن پشت سر شخصیتها خودداری کن. عرض کردم: فدایت شوم، [مذموم بودن] ریاست را دانستم اما دو سوم آنچه [از اخبار و احادیث] در دست دارم، از همین راه افتادن دنبال رجال و شخصیتهاست. حضرت فرمود: درست متوجه نشدی، بلکه مقصود این است که مبادا کسی را غیر از حجت [معصوم] غلم کنی و هرچه می‌گوید تصدیق نمایی.\*

و همان، حدیث ۶: سفیان بن خالد قال قال ابو عبد الله (علیه السلام) یا سَفِیانُ إِبْرَاهِیمَ  
 وَ الرَّأْسَةَ فَمَا طَلَبَهَا أَحَدٌ إِلَّا هَلَكَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ هَلَكْنَا إِذَا لَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا إِلَّا وَ  
 هُوَ يَحِبُّ أَنْ يَذْكَرَ وَ يَقْصَدَ وَ يُؤْخَذَ عَنْهُ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ إِنَّمَا ذَلِكَ أَنْ تَنْصِبَ  
 رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ وَ تَدْعُو النَّاسَ إِلَى قَوْلِهِ

سفیان بن خالد گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود : ای سفیان! از ریاست  
 بپرهیز ؛ زیرا هر که جویای ریاست شد هلاک گشت. عرض کردم: فدایت شوم! پس همه ما  
 هلاک شدیم؛ زیرا هیچ یک از ما نیست جز آن که دوست دارد اسمش برده شود و مردم به  
 او روی آورند و از او استفاده کنند. حضرت فرمود: درست متوجه نشدی، بلکه ریاست طلبی  
 به این معناست که کسی را غیر از حجت [معصوم] علم کنی و هر چه می گوید تصدیق  
 نمایی و مردم را به اقوال و نظراتش فرا خوانی.\*

و همان (۸۴:۲) حدیث ۱۰: قال علی بن الحسین (علیه السلام) اذا رأیتم الرجل قد  
 حسن سمته...\*

و همان، حدیث ۱۲ درباره تقلید صحیح و غیر صحیح: اما من کان من الفقهاء...\*  
 و همان (۹۰:۲) حدیث ۱۳: عن اصول الکافی عن إسحاق بن یعقوب قال سألت  
 مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعُمَرِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ  
 عَلَيَّ فَوَرَدَ التَّوْفِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ... وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ  
 الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ الْخَبِيرِ.  
 و اما در حوادث واقعه و پیش آمدها به روایات احادیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت  
 من در میان شما هستند، و من هم حجت خدا می باشم.

و طبعاً «احادیثنا» هرگز احادیث مخالف قرآن نمی‌باشد پس تنها باید از آن راوی که حدیث خلاف قرآن را نقل نمی‌کند تقلید کرد.

و در عوائد الایام محقق نراقی ص ۵۳۲ از فقه رضوی آمده که «منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل».

روشن است که مقصود از «فقیه فی هذا الوقت» عصر ائمه (علیهم السلام) است و نه تمامی اعصار و اگر همه اعصار مراد بود چرا «کنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل» باشد و نه «منزلة الائمة (علیهم السلام)». پس این منزلت، مقام خلافت معصومین (علیهم السلام) است.

و همان مصدر به نقل از جامع الاخبار صدوق از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آورده است که: «افتخر یوم القیامة بعلماء امتی و علماء امتی کسائر انبیاء بنی اسرائیل» که قبلاً توضیح دادیم، علمای امت پیامبر که همچون انبیاء بنی اسرائیل هستند تنها معصومان اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشند.

ما در زمان غیبت بین چند ضرورت و چند احتمال قرار داریم:

۱- ضرورت عدم پذیرش استبداد.

۲- ضرورت تشکیل حکومت در صورت امکان.

۳- ضرورت عدم پذیرش ولایت مطلقه به معنی اولویت شرعیه برای فقهاء زیرا

بر حسب قرآن و روایات این ولایت مطلقه در انحصار معصومان است.

و اما نوع حکومت فقهاء با دو احتمال مطرح است:

۱- حاکمیت فقهی - سیاسی شورایی، که موافق ادله کتاب و سنت و بهترین

جانشین ولایت معصوم (علیه السلام) است.

۲- حاکمیت دو بعدی فقهی - سیاسی یک فقیه؛ که نه تنها دلیلی از کتاب و سنت ندارد، بلکه خطاهای زیاد در هر دو بعد برای یک فقیه هر اندازه هم افقه باشد، امکان دارد. و نیز عدم امکان الغاء آراء مجتهدان بر یک نفر، و سایر جهات این احتمال را به کلی ناچیز می‌سازد.

## ولایت مطلقه فقیه

برای ولایت مطلقه فقیه، آقای خمینی در کتاب ولایت فقیه به اخبار زیر تمسک جسته‌اند که بر فرض دلالت هم، چون بر ضد دلالت قطعی کتاب و سنت متواتره است قابل قبول نیست:

۱- «اللهم ارحم خلفائی - ثلاث مرات - قیل یا رسول الله و من خلفائک ؛ قال (صلی الله علیه وآله وسلم) : الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی فیعلمونها الناس بعدی» (وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب ۸ ح ۵۰ و باب ۱۱ ح ۷).

شکی نیست که مقصود از «یروون حدیثی» تمامی روات حدیث نیستند؛ زیرا چه بسا خود، حدیثی را که نقل می‌کنند نمی‌فهمند یا ظنی می‌دانند تا چه رسد به دیگران تعلیم دهند. و دیگر اینکه روات احیاناً حدیثی را که صادر نشده نقل می‌کنند.

و اما این «حدیثی» حدیث مصطلح نیست زیرا در مقابل «سنتی» آمده است و قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ \* تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ \* أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ﴾ (واقعه، ۸۱) که نتیجتاً «حدیثی»، صریحاً قرآن است.

و نیز «یروون ... سنتی» در اختصاص کسانی است که سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را نقل می‌کنند، نه سنتی صرفاً به نام آن حضرت گرچه سنت نباشد. پس «فیعلمونها» تعلیم کامل قرآن و سنت به مردمان جهان در طول تاریخ اسلام است که این تعلیم از ائمه معصومین (علیهم السلام) است. در نتیجه «خلفائی» تنها در انحصار دوازده معصوم (علیهم السلام) است و لا غیر؛ که کلام آنان مدوّن شده، و فقط برای تشخیص جعلیت وارده در آنها، باید مجتهدان تلاش کنند. که با عرضه‌ی بر قرآن هم این مشکل حل می‌شود.

و اصولاً لفظ «خلفائی» بر غیر اینان در احادیث ما نیامده است، و اگر هم شامل فقها نیز باشد باید دانست که خلافت از رسول در رسالت اسلامی دارای مراتبی چند است، و هر خلیفه‌ای به اندازه‌ای معرفتش می‌تواند از آن حضرت خلافت کند، و نه آن که هر فقیهی تمامی ولایت شرعی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را داشته باشد خصوصاً آنکه چنان ولایتی بر حسب قرآن و سنت در انحصار معصومان است و بس.

و مسلماً «خلفائی» از «اخوانی»<sup>۱</sup> که درباره مؤمنین آخرالزمان آمده، برتر است. که «خلفائی» در اصل در انحصار ائمه معصومین (علیهم السلام) است. و اگر فرعاً شامل

---

۱- قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): اللهم ارحم إخوانی! قیل: ومن هم یا رسول الله؟ قال (صلی الله علیه وآله وسلم): أقوام یأتون بعدی، یصدقوننی، ویتبعون سنتی و یروون حدیثی، ولم



غیر معصوم گردد، حداقل جمع «خلفائی»، خلافت را در فقیهان به جمع آنان می دهد که در همان ولایت محدوده‌ای که دارند بایستی شورا داشته باشند.

\*ولایت فقها به معنی اولویت بر مردم یا برابری در ولایت نسبت به خودشان، بر خلاف اصل و نیازمند به دلیل قطعی است. تنها ولایت به معنی اولویت مطلقه برای معصومین به دلیل کتاب و سنت ثابت شده است و بس.\*

و اما فقهاء: نه ولایت آنها به هر معنی در کتاب و سنت آمده، و بلکه یا ولایت الله و معصومین است و یا ولایت کل مومنین، و یا ولایت بر مجانین و صغار و سفهاء - و اما ولایت بر کل امت هرگز نه تنها دلیلی ندارد بلکه دلیل بر عدم آنست، مگر در مقابل تقلیدی برای مقلدین و در مسائل سیاسی از رهبران عادل سیاسی که آن هم مطلق نیست.

و اگر هم ولایتی برای فقها ثابت می شد، این ولایت، ولایت فقیهی بر فقیه دیگر نبود بلکه بر عوام الناس بود. پس فقهای دیگر در این میان چه سمتی خواهند داشت، که نه «مُولی علیه»<sup>۱</sup> می باشند و نه «ولی»؟!

---

أرهم ولم يروني! فقيل له: ألسنا نحن إخوانك؟ قال (صلى الله عليه وآله وسلم): أأنتم أصحابي، و هم إخواني. (عوالي اللئالی، ج ۱، ص ۳۳)

۱- مولى عليه كسى است كه ولایت بر او اعمال می شود.

فلذا آنان نیز حتماً باید با ولی امر در اصل ولایت شرکت داشته باشند تا رهبری فقهی - سیاسی ، شورایی باشد، که شورای مرجعیت و رهبری یک ضرورت اسلامی است.

کافی در کتاب فضل العلم باب فقه العلماء در حدیث دوم آورده است : «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعِ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ ثَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا»

امام هفتم (علیه السلام) فرمود چون مؤمن بمیرد فرشتگان و صومعه‌های زمینی که خدا را در آن عبادت میکرده و درهای آسمانی که اعمالش از آنها بالا میرفته بر او گریه کنند و در اسلام رخنه‌ئی افتد که چیزی آن را نبندد زیرا مؤمنین دانشمند دژهای اسلامند مانند دژهای اطراف شهر.

و هرگز شکی در این نیست که فقهاء مومن دژهای اسلامند ولی آیا همچون معصومان ، آنچنان دژهایی هستند که هرگز سستی ندارند ؛ وانگهی مومن فقیه تمامی آگاهان به احکام شرع را شامل است که فقیه اعم از متفقه است.

فقیه، مطلق آگاه است. و متفقه، شخص آگاهی است که به زحمت این آگاهی را به دست آورده، که همان مجتهد است. چنانکه روایت «العلماء اماناء و الاتقیاء حصون و الانبیاء ساده» گواهی روشن بر این تعمیم و بلکه تخصیص به غیر علماست. و معنی «الفقهاء اماناء الرسل» نیز این نیست که همان امن و امانت مطلقه‌ی شرعی رسالت را به دوش دارند.

وسائل الشیعه قضاء ب ۳ ح ۲ «عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال امیر المومنین(علیه السلام) بشریح یا شریح قد جلست مجلساً لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی».

در اینجا «وصی نبی» اعم از وصی معصوم و فقیه عادل است. ولی وصایت‌ها با هم فرق‌ها دارند چنانکه اوصیاء نیز همین طورند. شرایط وصایت در منصب قضاوت در احادیث آمده که قاضی، بایستی افقه و عادل و ابصر علماء و فقهای منطقه باشد. و در عین حال چنان نیست که حکمش مطلق و صد در صد قطعی باشد که حتی اگر علیه فقیهی دیگر طبق رأی خود و بر خلاف رأی او حکمی صادر کرد قطعی و واجب الاجراء باشد.

و نیز در وسائل الشیعه(آل البیت)، (کتاب القضاء، ج ۲۷، ص ۱۷، ح ۳) آمده است: «عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال: اتقوا الحکومة فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی (کنبی) او وصی نبی». که اینجا مشکل است «وصی نبی» شامل فقها گردد و اگر هم شامل باشد حاکمیت مطلقه فرد را ثابت نمی‌کند و ظاهراً مقصود از حکومت، قضاوت است که در نتیجه «وصی نبی» شامل فقهای عدول نیز می‌شود.

و می‌بینیم که در این احادیث حتی اطلاقی هم که شامل فقها گردد در امر ولایت مطلقه به معنی اولویت نیست و اگر هم نصوصی در این باره داشتیم در مقابل ضرورت کتاب و سنت قابل قبول نبود.

قانون یا معصوم است یا غیر معصوم. و ضامن اجراء نیز یا معصوم است یا غیر معصوم.

برای قانون معصوم ضامن اجرای معصوم ضرورتی است اولی<sup>۱</sup>؛ و در صورت ناچاری نزدیکترین مقام به معصوم بایستی ضامن اجراء آن باشد که شورای فقهاست. و در این صورت است که «یئس الذین کفروا من دینکم».

تنها در اثر عصمت قانون، بدون ضمانت از تحریف لفظی مانند تورات و انجیل، «الذین کفروا» از دین ما مأیوس نمی‌شوند، بلکه طمع می‌کنند در تحریف لفظی و معنوی‌اش و در تاسیس ضامن براندازش، چنان که کرده‌اند.

و در صورت عدم عصمت قانون نیز، حتی اگر ضامن اجرایش معصوم باشد باز «الذین کفروا» مأیوس نمی‌شوند.

فقط در صورت عصمت قانون با ضمانت از تحریف لفظی مانند قرآن، و زمامداری در سه بعد عصمت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)، عصمت اوصیاء رسول (علیهم السلام) و شبه عصمت شورای فقهای زمان غیبت است که «الذین کفروا» در تحریف اصل دین مأیوس می‌شوند.

و اما درباره انحصار ادله شرع در کتاب و سنت علاوه بر نصوصی قرآنی، احادیث متواتری نیز از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است. از آیه بشارت و اتباع در سوره زمر چنان می‌فهمیم که خود محوری در عقیده دینی در اصل یا فرع؛ در اجتهاد یا تقلید، ضلالت و بی‌مغزی است. چون احدی جز معصومان خودکفا نیست.

باید نظرات دیگران را بررسی کرد و بهترینش را انتخاب نمود، اگر شخص مجتهد است، که این انتخاب، اجتهادی تفصیلی است و اگر قریب الاجتهاد است،

این انتخاب، اجتهادی نیمه تفصیلی است، و اگر مقلد است، حداقل احسن القول این است که درباره مرجعش، اجتهادی اجمالی نماید. مادامی که شورای مرجعیت نیست از شخص بیانگر احسن القول (اعلم اتقی) و اگر شورای فقهای قرآنی تشکیل شد از رأی اکثریت شوری تبعیت کند.

و السلام علينا و علی عباد الله الصالحین

قم المشرفة ، سنه ۱۳۵۹ هجری شمسی ، محمد صادقی تهرانی

## پاسخ به چند انتقاد به ولایت شورایی فقیهان

در اینجا قبل از چاپ کتاب به چند انتقاد مطرح شده در باب موضوع مورد بحث پاسخ می دهیم.

مؤلف کتاب شرح قانون اساسی می گوید:

۱- مشورت برای تصمیم گیری مفید است اما تصمیم گیری مشورتی مضر است

و نمونه عدم توفیق در مدیریت شورایی، دستگاه قضایی است!!

پاسخ: اولاً اگر در امری اختلافی، تصمیم گیرنده‌ی غیر معصوم، شخص واحد باشد خطای بر مبنای عدم عصمت در وی وجود دارد که غیر معصومان هر که باشند ممکن الخطا می باشند. پس برای تقلیل امکان خطا عقلاً بایستی شورای شایسته انجام پذیرد. زیرا مشورت برای تصمیم گیری فرد غیر معصوم ممکن الخطا هرگز قابل قیاس با تصمیم گیری مشورتی بر مبنای محوریت قرآن نیست. که در این

صورت با اکثریت آرای مشورت کنندگان متخصص، نتیجه خالص معلوم می‌گردد. و شرعاً نیز چاره‌ای جز شورا نیست چون آیه‌ی ﴿**امرهم شوری بینهم**﴾ تصریح بر شورا دارد. و ﴿**شوری**﴾ افعال تفضیل است که معنای تأکید را دربر دارد. لفظ «شور» هم کاربردش به «شار العسل» برمی‌گردد که به معنای زدودن موم‌ها از عسل و بدست آوردن عسل مصفاً می‌باشد. پس نتیجه شور صحیح بر محوریت قرآن و سنت، خلوص آرا می‌باشد که صحت امر فقهی یا سیاسی و یا ... برای غیر معصومان به حق نزدیکتر خواهد بود. و این «شور» در تمامی امور اختلافی، وجوب دارد ولی در مشورت صحیح هرگز خلوص آرای غیر متخصص به همراه متخصص، معنایی نخواهد داشت. چون تصمیم‌گیری غیر تخصصی جاهلانه است. و اکثریت مردم هم تعقل نمی‌کنند پس همه، صلاحیت مشورت ندارند. مگر آنکه در امر مورد مشورت متخصص باشند.

پس با تأمل در قرآن مجید ملاحظه می‌کنیم که در ﴿**امرهم شوری بینهم**﴾ ظاهر مستقر این است که ﴿**هم**﴾ در ﴿**امرهم**﴾ با ﴿**هم**﴾ در ﴿**بینهم**﴾ وحدت تخصصی داشته باشند. یعنی «امر القضاة شوری بین القضاة» و «امر الاطباء شوری بین الاطباء» و نیز «امر المهندسين شوری بین المهندسين» ... و همین‌طور در سایر امور اختلافی باید بین متخصصین در آن امر، مشاوره انجام پذیرد.

بنابراین اگر در جایی مثل دستگاه قضایی، عدم توفیق در مدیریت شورایی دیده شده! اولاً به جهت عدم محوریت قرآن بوده، ثانیاً ضعف تخصصی میان مشورت کنندگان وجود داشته است.

۲- ایشان در رابطه با رهبری شورایی فقها می‌گویند: ممکن است یکی از فقها

طرفدار جنگ باشد و دیگری طرفدار صلح ، پس چه باید کرد؟  
پاسخ: آیا مگر فقط دو فقیه عضو شوری هستند؟ ثانیاً در شورای رهبری باید طراز اول فقها به هر تعدادی که باشند با یکدیگر مشورت کنند. و در صورت اختلاف هم، رأی اکثریت شورا مناط است. پس مشکلی وجود نخواهد داشت. بالاخره طبق آیه ﴿**امرهم شوری بینهم**﴾ نیابت ولایت امر مسلمین از طرف معصوم (علیه السلام) فقط شورای فقیهان است.

پس فقیه واحد هرگز ولایت حکمی بر جمیع مسلمین ندارد تا گفته شود: مخالفت فقهی فقهی دیگر با وی، مخالف را از عدالت خارج می‌کند!! چون خدای متعال در آن واحد در یک موضوع دو حکم متناقض ندارد. بلکه باید بر اساس محوریت قرآن مشاوره شود تا اختلافات از بین برود.